

ملوک الطوائفی، دولت ملی یا دولت ملت: واکاوی فهم دولت - ملت در اندیشه روشنفران دوره قاجار

ثاکو احمدنژاد¹، یعقوب احمدی²، افسانه ادریسی³

چکیده

مقدمه: پرسش اساسی مطالعه حاضر پیرامون واکاوی مفهوم دولت مدرن در اندیشه‌های متفکران دوره قاجار و نوع نگاه هنجاری آن‌ها در زمینه تعریف محدوده و چارچوب دولت مدرن مدون شده است.

هدف و روش: مطالعه حاضر در چارچوب جامعه‌شناسی تاریخی مبتنی بر شناسایی روندهای موجود دولت‌سازی در دوره قاجار و عرصه سیاسی-اجتماعی در آن دوره، درصدد بررسی ساختمان ذهنی-فکری روشنفران ایرانی دوره قاجار پیرامون دولت و سیاست در هنگامه کشاکش اولیه میان سنت و مدرنیته برآمده است.

یافته: تحلیل مستندات موجود حاکی از آن است که توفیق در اقداماتی چون حذف گروه‌های مخالف و مرکزیت بخشی به قدرت، نوسازی دستگاه دیوان یا اصلاح ساختار ارتش، و حتی قرار گرفتن در مدار نظام اقتصاد جهانی، به خودی خود نمی‌توانست به تکوین دولت مدرن در ایران عصر قاجار بیانجامد؛ در مقابل موضوع سرزمینی‌شدن (مرزهای مشخص) و انباشت سرمایه در تأمین منابع مالی، از محوریت اساسی برخوردار بودند. همچنین، از میان روشنفران منتسب به عصر مشروطه، میرزا ملکم خان با تأکید بر انحصار قدرت و کنترل ابزار اجبار، استقرار دستگاه دیوان کارآمد، تجدید ساختار ارتش، لزوم وحدت ملی و مهیا ساختن شرایط تولید و انباشت سرمایه، تصور روشن و جامع‌تری از ماهیت، چیستی و کارویژه‌های دولت ارائه داد.

نتیجه: علاوه بر آن، مهم‌ترین نکته در راستای بنیان‌های فکری دولت مدرن در ایران عصر قاجار همپوشانی تفکرات اندیشمندان محوری آن دوره از جمله میرزا ملکم خان با تفکرات متفکرانی مانند چارلز تیلی است که هر دو بر تناسب وضعیت جوامعی مانند ایران (چندفرهنگی-چندقومی) با ساختی از قدرت به نام "دولت ملی" به معنای نوعی دولت مدرن فراگیر به لحاظ فرهنگی-قومی (ایالات متحده و سوئیس) در مقابل "ملت-دولت" به مثابه دولت مبتنی بر ملت واحد (مانند آلمان) تأکید دارند.

واژه‌های کلیدی: انباشت سرمایه، دولت مدرن، دولت ملی سرزمینی‌بودن، ملت-دولت

¹ - دانشجوی دکترا دانشگاه آزاد واحد تهران شمال. ako_kazhan@yahoo.com

² - دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول) - yahmady@pnu.ac.ir

³ - دانشیار گروه آموزشی جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال. edrisiafsaneh@yahoo.com

روند شکل‌گیری دولت مدرن در اروپا پروسه‌ای بلندمدت و تکوینی بوده است که به ساخت و نهادمندی ساختارهای متمرکزی منجر شد که توان دولت‌ها در کنترل سرزمین و ساکنان آن را مشروع و البته قابل حصول‌تر نمود. اگرچه نظریه پردازان نئومارکسیست، نظام جهانی و ساختارگرایان کارکردی روند شکل‌گیری دولت در غرب را محصول تغییرات شرایط ساختاری در سطح کلان در نظر می‌گیرند، اما متفکران معتقد به اهمیت عاملیت انسانی به دولت مدرن به مثابه مجتمع نهادی مصنوعی و مهندسی‌شده می‌نگرند و اشاره دارند که گرچه تکوین دولت‌ها از خلال روندهای کش‌دار و طولانی عبور کرده‌اند و هرچند از لحاظ آهنگ حرکت، عواقب و مراحل تکوین در این جا و آن جا متفاوت هستند، اما در کل نشانه‌های «دولت بنایی» یا «واقعیت‌ساخته» بر خود دارند که گویای کوشش‌های هدفمند و تنظیمات آگاهانه در طراحی است (پوجی، ۱۳۹۸: ۱۵۴). چند ویژگی عامل تمایز دولت‌های مدرن از حاکمیت‌های پیش از آن در اروپای پسافئودالیسم به‌شمار می‌آیند که مهمترین آن‌ها، علاوه بر مولفه‌های جانبی مانند ارتش منظم و سرزمین با مرزهای مشخص، ظرفیت دولت‌های مدرن برای مداخله در جامعه و اصل حاکمیت حقوقی بین‌المللی بر اساس به رسمیت شناختن حاکمیت داخلی و برابری حقوقی دولت‌ها بود. و آشکار است که دولت مدرن با چنین ویژگی‌های متمایزی نخستین بار در غرب و در اواخر قرون وسطی ظاهر شد، و در سال‌های بعد مبتنی بر روندهای مختلف از جمله استعمار، جنگ و الگوبرداری به سایر مناطق جهان گسترش یافت. در این مسیر، نقش اندیشه متفکرانی مانند ژان بدن، هابز و روسو در شکل‌گیری این وجه متمایز از حاکمیت سرزمینی یعنی دولت مدرن بدون تردید بی‌بديل است.

در ایران نیز روند شکل‌گیری دولت مدرن فراز و فرودهای بسیاری را طی نموده است. تلاش‌های نخبگان سیاسی مانند عباس میرزا، امیرکبیر، سپهسالار و بعدها مشروطه خواهان از زمان ورود تجدد به ایران در دوره جنگ‌های ایران و روس، نخستین کوشش‌ها در راستای شکل‌دهی به ساخت دولت مدرن به‌شمار می‌رود. در حقیقت، فرایند اولیه در شکل‌گیری دولت مدرن در ایران عمدتاً آمرانه و به نوعی عاملیتی یا به عبارتی چنان‌که اشاره شد، «بنایی» بوده است. گرچه مواجهه با غرب و درگیری در جنگ‌های مختلف بسترساز عاملیت نخبگان سیاسی قلمداد می‌شود، اما بیش از همه در حقیقت، سردمداران و رهبران جنبش مشروطه و همچنین روشنفکران پسامشروطه در دوره قاجار بودند که موتور محرکه شکل‌گیری بنیان‌های دولت مدرن در ایران به‌شمار می‌روند. چنان‌که اشاره می‌شود که آغاز جنبش صنعتی‌کردن کشور و ایجاد مبانی «دولت ملی» مدرن و لوازم عمده آن به ویژه ارتش مدرن، ایجاد وحدت ملی و ساخت دولت مدرن عقلانی - بوروکراتیک، به‌عنوان بخشی از آرمان‌های جنبش مشروطه، از جمله وظایفی بود که دولت قاجار به رغم برخی اقدامات نتوانست انجام دهد و بعدها ساختار دولت مطلقه (دوره پهلوی) انجام آن را به‌عهده گرفت (بشیریه، ۱۳۹۴: ۶۱، ۶۵). اگرچه تکوین کامل دولت مدرن نیازمند بسترهای مناسب و همانند غرب گذار از مراحل مختلف بود و فقدان این لوازم و نبود آن بستر، سبب تکوین دیر هنگام دولت مدرن در ایران شد، اما ناگفته پیداست که روشنفکران و متقدمان فکری اواخر دوران قاجار نقش بسیار موثری در جای‌گیری تفکر و عملیاتی‌شدن فرایند تکوین دولت مدرن در ایران آن دوره و به ویژه دوره پهلوی ایفا نموده‌اند.

بر این اساس، در کنار عوامل ساختاری و محیطی (به ویژه نظام بین‌الملل)، در سوی دیگر تکوین دولت مدرن، بانیان و سازندگان آن قرار دارند. پوچی با طرح پرسش «چه کسی کار «ساختن» یا «بنایی» را انجام می‌دهد؟ بر اهمیت عاملیت، جامعه و نخبگان اجتماعی تأکید می‌کند. هر چند به باور او، «فراگرد تاریخی طولانی و کشدار و مسیر غیرمستقیم پیدایش دولت مدرن، نشان دهنده

مغایرت‌های بزرگی میان «تعهد به انجام کار» و «نتایج حاصله» است» (پوجی، 1398: 159-160). در همین راستا، عمده مفسران شکل‌گیری دولت مدرن در ایران⁴، بر تکوین در بستر نوعی «تجدد آمرانه»، نخبه‌گرایانه، اقتدارگرا و تمرکزگرا تأکید نموده‌اند و نقش روشنفکران را نیز در همین راستا تفسیر و تحلیل نموده‌اند. در همین زمینه، ورود ایده‌های مدرن از طریق اروپای غربی، روسیه، امپراتوری عثمانی، هند و ژاپن به ایران، و تقلید متفکران ایرانی از ایده‌های عصر روشنگری اروپای قرن هجدهم، عامل اصلی گرایش به نوعی «تکوین دولت‌مدرن آمرانه» و بعدها البته ظهور دیکتاتوری به نام رضاشاه با هدف ایجاد دولت مطلقه مدرن می‌شود. بر این اساس، پرسش اساسی نوشتار حاضر در این است که روشنفکران اواخر دوره قاجار، به مثابه گروه‌های نخبگی و نیز اثرگذارترین گروه استراتژیک این دوره در شکل‌گیری نهادی و گفتمانی نخستین دولت مدرن در ایران چه نقشی ایفا نموده‌اند و سازوکار چنین نقشی چگونه به منصف ظهور رسیده است؟ به عبارتی با پذیرش این فرض که انقلاب مشروطه معطوف به ایجاد دولت مدرن و متمرکز و البته مقید و محدود به الزامات قانونی بوده است، و بدون تردید اندیشه روشنفکران منتسب به این انقلاب بر فرایندهای جاری در آن دوره و البته پس از آن موثر و مهم بوده است، به‌عنوان هدف اصلی، نوشتار حاضر درصدد یافتن دلایلی است که نشان دهد چه نقشی برای روشنفکران دوره قاجار، به‌عنوان بخشی از بدنه انقلاب مشروطه در شکل‌گیری دولت در معنای عام یا دولت مدرن در شکل خاص آن قابل تصور است.

در این پژوهش تاریخی، روشنفکران مورد مطالعه از میان اشخاصی انتخاب شده‌اند که با عنوان روشنفکران عصر مشروطه (نسل اول) شناخته می‌شوند (آشتیانی، 1367: 87)، و عامل تحول را بیشتر در دولت جستجو می‌کردند (علوی‌تبار، 1376: 22). این اندیشمندان که به تعبیر حسن قاضی‌مرادی، «تک» روشنفکران دوره‌ای بودند که هنوز جریان روشنفکری وجود نداشت، عبارتند از میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله و میرزا آقاخان کرمانی، که آثار نوشتاری بیشتری از آن‌ها نیز در دسترس است (1399: 116-118). البته روشنفکران دوره قاجار محدود به دوره مشروطه نمی‌شود، و کسانی چون محمدعلی فروغی، ملک‌الشعرا بهار، حسن تقی‌زاده، حسین کاظم‌زاده‌ایران‌شهر و بسیاری دیگر به‌عنوان روشنفکران متأخر این دوره محسوب می‌شوند؛ اما بیشتر فعالیت‌ها، آثار نوشتاری و تأثیرگذاری آن‌ها، در دوره اول پهلوی به ظهور می‌رسد. از سوی دیگر، به باور برخی محققان، انقلاب مشروطه مقدمه تکوین ساخت دولت مدرن در ایران بود (بشیریه، 1394: 64؛ آزاد ارمکی و نصرتی‌نژاد، 1389: 18-20)، و از آن جا که بسیاری از خواسته‌های روشنفکران نخستین در انقلاب مشروطه تبلور یافت، بنابراین تمرکز اصلی پژوهش حاضر، بر اندیشه‌های این دوره متمرکز گشته است.

⁴ - برای نمونه مراجعه شود به؛ بشیریه، 1394؛ اتابکی، 1387؛ فاضلی و سلیمانی، 1391 و سایرین.

در کنار روشنفکران مورد اشارهٔ مشروطه، همچنین می‌توان به شخصیت‌هایی چون میرزا حسن‌خان سپهسالار، میرزا صالح شیرازی، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله، شیخ احمد روحی، میرزا عبدالرحیم طالبوف و برخی دیگر اشاره کرد. اما به دلایلی نظیر عجز شدن اندیشه‌های سیاسی تعدادی از آنان با اصول فکری سوسیالیسم (و ناسازگاری هرچه بیشتر با مفهوم دولت)، تفاوت دیدگاهی برخی در کسوت روحانی با اندیشه‌های نوین دولت و همچنین عدم تمرکز بر موضوع و مسئلهٔ دولت همانند روشنفکران منتخب پژوهش، کنار گذاشته شدند.

پیشینه پژوهش

حسین بشیریه در کتاب «موانع توسعهٔ سیاسی در ایران»، انقلاب مشروطه را عامل مهمی برای پیدایش ساخت دولت مدرن مطلقه در ایران قلمداد می‌کند. به نظر او، آغاز جنبش صنعتی‌کردن کشور و ایجاد مبانی «دولت ملی» مدرن و لوازم عمدهٔ آن به ویژه ارتش مدرن، ایجاد وحدت ملی و ساخت دولت مدرن عقلانی - بوروکراتیک، به‌عنوان بخشی از آرمان‌های جنبش مشروطه، از جمله وظایفی بود که حکومت قاجار به رغم برخی اقدامات نتوانست انجام دهد و بعدها ساختار دولت مطلقه پهلوی انجام آن را به‌عهده گرفت. در این راستا، عواملی چون عدم کنترل متمرکز بر منابع اداری و نظامی جامعه و همچنین وجود نزاع و رقابت در میان نیروهای مختلف سیاسی و اجتماعی بر سر تصاحب و تمرکز منابع قدرت در عدم توفیق دستیابی به چنین واحد قدرت سیاسی دست داشته‌اند (بشیریه، ۱۳۹۴: ۶۱، ۶۵).

در پژوهشی دیگر با عنوان «تبیین جامعه‌شناختی شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن در ایران»، که توسط تقی آزاد ارمکی و فرهاد نصرتی‌نژاد انجام گرفته است، ظهور دولت مدرن در ایران در پرتو تحولات ساختاری ناشی از ادغام ایران در نظام جهانی (به تأسی از نظریهٔ نظام جهانی امانوئل والرشتاین، ۱۹۷۴) تبیین شده است. نتایج مقاله نشان می‌دهد که ادغام ایران در نظام جهانی در دورهٔ قاجار، فشار ساختاری در جهت نوسازی دولت وارد ساخت. اما ناتوانی قاجارها در نوسازی، به انقلاب مشروطه منجر شد. نویسندگان مقاله، انقلاب مشروطه را سرآغاز شکل‌گیری دولت مدرن در ایران می‌دانند که به دلیل فقدان توان نظامی و اداری، در این راه ناکام ماند (آزاد ارمکی و نصرتی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۱۸-۲۰).

نعمت‌الله فاضلی و هادی سلیمانی، در مقالهٔ «نقش روشنفکران اواخر دورهٔ قاجار در شکل‌گیری نخستین دولت مدرن در ایران»، معتقدند که شکل‌گیری نخستین دولت مدرن در ایران تجسد عینی و راهبردی گفتمان تجدد آمرانه است. به نظر نویسندگان این مقاله، مفاهیمی چون «تلقی از خود و دیگری»، «پرسش از انحطاط و عقب‌ماندگی»، «اخذ تمدن غرب»، «ضرورت دولت مقتدر و آمر»، و ... مفاهیم مقوم تجدد آمرانه در ایران هستند. از دید آن‌ها، تجدد در ایران نه از روندهای دموکراتیک و از پایین، بلکه از طریق رویکردهای آمرانه، نخبه‌گرایانه، اقتدارگرایانه و تمرکزگرا شکل گرفت و در نهایت موجبات شکل‌گیری نخستین دولت مدرن در ایران را فراهم ساخت (فاضلی و سلیمانی، ۱۳۹۱: ۷-۸). طبق نتیجه‌گیری اصلی مقاله، روشنفکران اواخر دورهٔ قاجار، به مثابه گروه‌های مرجع گفتمان تجددآمرانه و نیز اثرگذارترین گروه استراتژیک این دوره در شکل‌گیری نهادی و گفتمانی نخستین دولت مدرن در ایران نقش برجسته‌ای داشته‌اند (همان: ۲-۴).

در یک مطالعهٔ علمی - پژوهشی دیگر، با عنوان «دولت مدرن و خودکامگی؛ بررسی موردی دولت رضاشاه»، نویسندگان آن در پی اثبات این فرضیه بوده‌اند که «ساختارهایی که موجد خودکامگی و استبداد هستند، قادرند که بر این شیوه حد زنند. این ساختارها به همان‌سان که مانع پیش برد اهداف

دموکراتیک می‌شوند، محدودکننده خودکامگی و استبداد هم هستند» (رحمانی‌زاده دهکردی و زنجانی، 1395: 175). به نظر محققان این مطالعه، «انحصار زور» به‌عنوان مهمترین ویژگی دولت مدرن، دست‌کم در مورد رضاشاه، انحصاری نسبی بوده است. این انحصار دولت به واسطه گسترده‌گی جغرافیایی و کمبود امکانات نظامی، نیروهای اجتماعی (نهاد دین، نهاد بازار، اقوام و ایلات، روشنفکران و نخبگان) و غیره، دسترسی محدودی به بسیاری از مناطق کشور را داشت و بنابراین طوفان خودرانی و استبداد دولت رضاشاه، رنگ باخته بود (همان: 176-182).

پژوهش‌هایی که شرح آن‌ها رفت، علی‌رغم نقاط قوت خود، از کاستی‌هایی نیز برخوردار هستند. بشیریه، با قبول کوشش‌های هدفمند در ساخت دولت مدرن، تا حدودی برخی محدودیت‌های شکل‌گیری دولت مدرن را تبیین کرده است. اما دیدگاه او بسیار درهم‌تنیده با نظریه حکومت‌های مطلقه اروپای قرون شانزدهم تا هجدهم میلادی، و محدود به چند عامل است. بر این اساس، به نظر می‌رسد این عوامل در تبیین و بررسی دولت مدرن ناکافی باشند. از سوی دیگر، ارمکی و نصرتی‌نژاد، گرچه به درستی ظهور دولت مدرن در ایران را متأثر از تحولات ساختاری نظام جهانی می‌دانند، اما این دیدگاه به نوبه خود دیدگاهی تک‌علیتی محسوب می‌شود. تلاش نعمت‌الله فاضلی و هادی سلیمانی در جهت تبیین دولت مدرن نیز، در نهایت در دام گفتمان تجددآمرانه در ایران گرفتار می‌شود و حوادث تاریخی مانند نحوه به قدرت رسیدن رضاخان، تقویت ارتش و سرکوب مراکز متعدد قدرت، یا تأثیر رویدادهای منطقه‌ای و بین‌المللی در این فرایند نادیده گرفته شده‌اند. در مقاله رحمانی‌زاده دهکردی و زنجانی، به وضوح انحصار قدرت با شدت و میزان استفاده از قوه قهریه خلط شده است. در دولت مدرن، قدرت مرکزی می‌تواند ضعیف باشد، اما در نهایت با هر ابزاری که در اختیار دارد، توانایی تفوق بر تمامی قدرت‌های موجود در قلمروهای خود را دارد و نمی‌توان از موازنه قدرت میان گروه‌های مختلف سخن گفت. منظور از انحصار، انحصار مطلق قدرت نیست، همان‌گونه که منظور از حکومت‌های مطلقه در قرون هفدهم و هجدهم در اروپا، انحصار مطلق قدرت نبود.

چارچوب مفهومی - نظری

مفهوم دولت در علوم اجتماعی و به طور ویژه علم سیاست مفهومی پیچیده است. دولت عالی‌ترین مظهر رابطه قدرت و حاکمیتی است که در همه جوامع وجود داشته است (بشیریه، 1380: 24). البته دولت تحولی تدریجی در طول تاریخ داشته و از دولت‌های قبیله‌ای بدون سرزمین پدسالار تا حکومت‌های فئودالی، و اخیراً دولت مطلقه مدرن، دولت-ملت، ملت-دولت و اشکال متنوع‌تر آن در گذار بوده است. انقلاب انگلستان (1640-1688) و فرانسه (1789) و همچنین، مباحث ژئوپلیتیکی و البته تحولات درونی دولت‌های اروپایی از جمله عوامل گذار از دولت مطلقه به دولت مدرن در اروپا و البته جهان بودند. پوجی (1377: 17) دولت مدرن را مجموعه پیچیده‌ای از ترتیبات نهادی معرفی

می‌کند که به وسیله فعالیت مداوم و منظم افرادی جریان می‌یابد که پست‌های اداری را در اشغال دارند. اسکینر (1392) معتقد است بحث نظریه سیاسی درباره دولت مدرن به یکی از اجزای تشکیل دهنده مفاهیم و نظریه‌هایی تبدیل شده است که در شکل‌گیری و ساختمان خود دولت مدرن مورد استفاده قرار می‌گیرند. پارسونز، دولت مدرن را کاملترین شکل نظام سیاسی می‌داند که از شکل‌گیری یک نظام قانونی منتج شده و مشروعیت خود را از اصل وجاهت قانونی به دست می‌آورد (بدیع، 1379: 51-52). پیرامون فرایند تکوین دولت مدرن دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. جان فرانکو پوجی در این زمینه سه رویکرد مدیریتی، اقتصادی و نظامی را از هم تفکیک می‌کند (1388: 127-144). رویکرد مدیریتی بر سیر مداوم توسعه اداری کارآمد و متمرکز استوار است. رهیافت اقتصادی، دولت را حاصل انقسام جوامع به طبقات و مبارزه طبقاتی و تکوین دولت مدرن را محصول تحولات نظام فئودالی و گذار به شیوه تولید سرمایه‌داری می‌داند. در همین رابطه، پری آندرسون، ناتوانی و ضعف نظام فئودالی در قرون 14 و 15 و قیام‌های دهقانی را از یک سو موجب سازش فئودال‌ها با پادشاهان و تسلط آن‌ها بر دولت و از سوی دیگر گسترش تجارت و ظهور طبقه بورژوازی دانسته است (اندرسون، 1974: 18-19). در رویکرد نظامی، دولت نهادی است سیاسی که با خشونت رابطه‌ای ذاتی دارد. دیوید هلد (2001) نیز بر اهمیت رهیافت‌های نظامی و به ویژه اقتصادی بر تکوین دولت مدرن تأکید نموده است. همچنین، برخی از پژوهشگران از رهیافت فرهنگی برای تبیین فرایند شکل‌گیری دولت مدرن بهره برده‌اند. در این رهیافت بر نقش آموزه‌های نظری و فرهنگی در پیدایش دولت مدرن و دولت‌سازی تأکید شده است. به‌عنوان مثال فیلیپ گروسکی با به چالش کشیدن رهیافت‌های نظامی و اقتصادی بر نقش اصلاحات پروتستانی در دولت‌سازی تأکید داشته است (به نقل از حاتمی، 1390: 30-33). علاوه بر رهیافت‌ها، فرایند شکل‌گیری دولت مدرن در راستای ملت‌سازی یا بالعکس نیز بحث اصلی مورد توجه متفکران حوزه دولت و سیاست بوده است. از این منظر، دو فرایند، «نخست دولت سپس ملت‌سازی و دیگری، نخست ملت سپس دولت‌سازی» به‌عنوان دوگانه مهمی در اندیشه‌های متفکران برجسته بوده است. مدل اول را مختص جوامع اروپایی می‌دانند. در این مدل، نخست یک ملت بوجود می‌آید و سپس بر اساس آن یک دولت شکل می‌گیرد. در واقع طبق این مدل، دولت-ملت‌سازی در یک پروسه طبیعی تاریخی تکامل پیدا کرده است. در مقابل مدل دوم را به طور بارز از تجربه ایالات متحده استنباط نموده‌اند. بر خلاف مدل اروپایی، در مدل آمریکایی وجود دولت مقدم بر وجود ملت است. در حقیقت، نوع نخست نوعی فرایند فرهنگی دولت‌سازی است که مبتنی بر ملتی واحد شکل می‌گیرد و شق دوم، نوعی دخالت قدرت در عرصه ایجاد ملت است که به تکوین نوعی ناسیونالیسم مدنی منجر می‌گردد. در این میان، ماکس وبر با برجسته‌سازی اهمیت ملت و قومیت در ساخت دولت و کشور بر نوع نخست توجه دارد و متفکرانی مانند گیبیرنا و هابسباوم با اشاره به اهمیت خلق ملت توسط دولت، فرایند ملت‌سازی توسط دولت را مورد تأکید قرار می‌دهند. چنان‌که هابسباوم اشاره می‌کند «ملت‌ها، حکومت‌ها و ملی‌گرایی‌ها را نساختند، بلکه عکس آن صادق است» (هابسباوم، 1383: 23). به عبارتی دیگر می‌توان این دو مدل را تحت عناوین: الف) مدل از پایین به بالا و ب) مدل از بالا به پایین معرفی نمود (زرگر، 1386: 12).

در مدل پایین به بالا نهاد دولت مبتنی بر ملت و از دل آن مستخرج می‌شود، اما در مدل بالا به پایین یا به تعبیر چارلز تیلی ملل طراحی شده (اسمیت، 1383: 58) که نمونه بارز آن ایالات متحده بوده است، یک دولت قوی با نهادهای رو به توسعه، به تدریج یک جمعیت نامتجانس را با ابزارهای مختلف از جمله نیروی ناسیونالیسم و رشد حقوق مدنی و شهروندی یکپارچه همبسته نموده و به

حالت ملت در آورده است. در این وضعیت دولت به عنوان برنامه ریز اصلی وارد پروسه ملت سازی شده و با روش ها و سیاست های مختلف سعی در حل بحران ملت سازی می نماید.

علاوه بر آن و در راستای مباحث مطالعه حاضر، پاره ای از متفکران بر اهمیت عاملیت از جمله عاملان نخبه و روشنفکران در تغییرات سیاسی و از جمله تکوین دولت مدرن تأید نموده اند. در همین راستا، پوچی چنان که اشاره شد بر مقوله «دولت بنایی» تأکید نموده و بر توجه به عاملان ساخت دولت یا «بنایان» اصرار می ورزد. یکی از مهمترین عوامل در شکل گیری سیاست و در این مورد خاص تکوین دولت مدرن بدون تردید حاملان اندیشه ها و افکار مرتبط و البته در بسیار موارد نوآورانه است که عموماً از آن ها به عنوان روشنفکر یاد می شود. روشنفکران در حقیقت، به بیان ساده منتقد وضع موجود و مروج وضع مطلوب در بستر جاری جامعه هستند. در نظر وبر روشنفکران به عنوان تولیدکنندگان ایده ها و سازندگان ایدئولوژی ها برای خودشان و برای دیگر اقشار و طبقات نمی توانند بر حسب نظریه ای یکپارچه فهمیده شوند. به نظر وبر اگرچه روشنفکران در بیشتر موارد قشر جداگانه ای را تشکیل می دهند، اما ضرورتاً منافع قشر خود را در تأملات فکری شان دنبال نمی کنند، این امر روشنفکران را قادر می سازد تا فراتر از منافع طبقاتی شان سیر کنند، زیرا آن ها حاملان اشکال و سطوح مختلف عقلانیت می باشند (صدری، 1386: 91).

در یک دسته بندی کلاسیک و به تاسی از اندیشه های مارکسیستی، آنتونیو گرامشی روشنفکران را به دو دسته روشنفکران سنتی و روشنفکران ارگانیک تفکیک می کند. برای گرامشی، روشنفکران لزوماً افرادی نیستند که ویژگی های آکادمیک یا مهارت های عقلانی خاصی دارند، بلکه بیش از آن تمام آن هایی که فعالانه و به صورت عملی در تفکر اجتماعی درگیر می شوند روشنفکر تلقی می شوند. بنابراین، مطابق با نظر گرامشی، هر کسی متفکر (بالقوه) است، اما آنچه که افراد را روشنفکر می سازد، موقعیت اجتماعی آنها است: «بنابراین می توان عنوان نمود که تمام انسان ها روشنفکر هستند، اما همه افراد در جامعه کارکرد روشنفکری ندارند» (گرامشی، 1971: 9). اصطلاح «روشنفکر» برای گرامشی تنها به «کارکرد اجتماعی بلافصل دسته حرفه ای روشنفکران اشاره دارد». بنابراین روشنفکران از طریق نقش فعالانه در جامعه تعریف می شوند.

به باور گرامشی، روشنفکران سنتی، روشنفکران حرفه ای هستند، یعنی نویسندگان، دانشگاهیان، هنرمندان، روحانیون، کارشناسان و دیوانسالاران. کارکرد آن ها تولید بیان منتقدانه و ترویج «فرهنگ والا» برای حضار یعنی جامعه است. در نقطه مقابل، روشنفکران ارگانیک افرادی هستند که «هر طبقه جدیدی به موازات خودش ایجاد می کند و همزمان با توسعه اش آن را بسط می دهد». این روشنفکران ارگانیک به طبقه شان «تجانس و آگاهی از کارکردش نه تنها در زمینه اقتصادی، بلکه در زمینه های سیاسی و اجتماعی اعطاء می کنند» (گرامشی، 1971: 5-6). طبق نظر گرامشی، این افراد پیوندی ارگانیک با طبقه ای خاص دارند. آن ها در طبقه اجتماعی خاص متولد شده و اجتماعی می شوند و این

چنین بر منافع طبقاتی‌شان تأکید می‌کنند. آن‌ها مانند روشنفکران سنتی عموم مردم را مخاطب قرار نمی‌دهند، بلکه عمدتاً با طبقه خودشان ارتباط دارند. با وجود این، روشنفکران ارگانیک شارحان و مبلغان صرف طبقه‌شان نیستند، بلکه فی‌الذات توسعه‌ذاتی طبقه هستند. آن‌ها مسئول ایجاد و تعیین جهت آگاهی طبقاتی هستند، ایجاد آن خارج از محدوده ایدئولوژیکی موجودی که طبقات خود را در درون آن توسعه می‌دهند (مالشویچ، ۱۳۹۶: ۱۲۳-۱۲۵).

زیگموند باومن متفکر دیگری است که بر نقش روشنفکران در جامعه و سیاست تأکید دارد. باومن روشنفکر را به‌عنوان کسی تلقی می‌کند که از سوگیری شغلی‌اش فراتر رفته و با بعضی از موضوعات و مسائل جهانی که به کل انسانیت مرتبط هستند، درگیر می‌شود. به طور خاص، روشنفکر با پرسش‌هایی درباره حقیقت، قضاوت و ذائقه هر دوره درگیر می‌شود و «خط تفکیک» روشنفکران از غیرروشنفکران به وسیله تصمیم‌گیری درباره پیوستن به شیوه خاصی از فعالیت ترسیم شده و مجدداً شکل می‌گیرد (باومن، ۱۹۸۷: ۲). اگرچه روشنفکران مبتنی بر اراده‌گرایی تعریف می‌شوند، اما برتری نوع خاصی از روشنفکری از طریق عوامل ساختاری تعیین می‌شود. باومن عنوان می‌کند که تغییرات در کارکرد روشنفکران با اعمال استدلالی مسلط عموماً می‌توانند به وسیله دو نوع توسعه تبیین شوند: یکی تشکیل دولت بوروکراتیک مدرن که به تدریج با قدرت تجهیز شده و به تشکیل جامعه‌ای مطابق با مدل عمدتاً خاص از نظم منجر شد و دیگری ظهور گفتمان روشنفکری منطقی مستقل که ابزارهای عقلانی برای تکمیل این مدل ارائه می‌کند (مالشویچ، ۱۳۹۶: ۱۲۸). این دو دوره، دو نوع مسلط و متفاوت از روشنفکران را در خود دارند. درحالی‌که اصل روشنفکری مدرنیته، «قانون‌گذاری» است، پسامدرنیته به وسیله ظهور انواع جدیدی از روشنفکران یعنی «مفسران» توصیف می‌شود (همان: ۱۲۹). کارکردهای آن‌ها شدیداً با شرایط ساختاری دوره‌های متفاوت مرتبط هستند. روشنفکری مدرن به‌عنوان مجموعه‌ای تلقی می‌شوند که به ابزارهای شناختی مجهز هستند که حقیقت را از غیرحقیقت، ارزش‌های اخلاقی اصیل را از ارزش‌های غیراخلاقی یا انتخاب‌های زیبایی‌شناختی دقیق را از انتخاب‌های بی محتوا متمایز می‌کند. شرایط پست‌مدرن اما به وسیله مدل‌های متنوع نظم و نسبیت اعمال، قواعد، استراتژی‌ها و دانش مشخص می‌شود و در این فضا، کارکرد روشنفکر، قانون‌گذاری برای نظام نیست، بلکه تفسیر و تشریح حوادث و اعمال برای عامه مردم در شرایط خاص است. در همین راستا و مبتنی بر تلفیق آرای گرامشی و باومن می‌توان از چهارگونه ترکیبی از روشنفکر یاد کرد و بر اساس آن آرای روشنفکران ایرانی در دوره‌های مختلف را دسته‌بندی نمود؛ - سنتی قانون‌گذار؛ سنتی مفسر؛ - قانون‌گذار ارگانیک و - مفسر ارگانیک.

پیدایش گروه روشنفکران در ایران و به دنبال آن آغاز جنبش روشنفکری با هدف نوسازی جامعه، به آستانه مشروطیت باز می‌گردد. روشنفکران عصر مشروطیت تا پایان دوره پهلوی اول نقش تاریخی دوران‌سازی را به‌عهده داشتند. آنان پیشگامان مدرنیته و نوسازی بودند. خاستگاه اجتماعی و اندیشگی این روشنفکران و مفاهیم و مسایلی که به آن می‌پرداختند از زمینه‌های موضوعی جامعه‌شناسی تاریخی و از مباحث اصلی جامعه‌شناسی روشنفکران ایران است. فهم آن‌ها از دولت مدرن، جایگاه اندیشه آن‌ها در تکوین دولت مطلقه مدرن در دوره‌های بعد و نیز تفاسیر آن‌ها از ساختار دولت مطلوب مبتنی بر نظریات فوق در ادامه مورد تفسیر و تدقیق قرار خواهد گرفت. بر این اساس، متناسب با نظریه فوق، در راستای موضوعاتی مانند اهمیت و برجسته‌سازی مولفه‌های خاص در تفسیر دولت مدرن، همچنین نحوه تکوین ساختار دولت مدرن (نخست ملت یا دولت) و نهایتاً متناسب با شیوه نگاه و خاستگاه اجتماعی روشنفکران ایرانی دوره اواخر قاجار، اندیشه‌های آن‌ها در راستای دولت مدرن تفسیر و تعبیر خواهد شد.

روش‌شناسی تحقیق

رویکرد روش‌شناختی در این تحقیق، رویکردی تاریخی-تحلیلی با اسلوب جامعه‌شناسی تاریخی است و در این رابطه، از دیدگاه وبر و تیلی، گرامشی و باومن به‌عنوان صاحب‌نظران در زمینه نقش اجتماعی و سیاسی روشنفکران استفاده شده است. از آن‌جا که درک ساخت دولت‌مدرن در ایران منوط به مطالعه تاریخ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه است، بخشی از مقاله به شیوه توصیفی و تاریخی وضعیت و بسترهای موجود در حوزه دولت و حاکمیت و همچنین بافت اجتماعی- فرهنگی را مورد بررسی قرار خواهد داد. روش‌شناسی مقاله نیز در چارچوب جامعه‌شناسی تاریخی قرار دارد. دلیل اصلی کاربرد رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی، فاصله‌گیری از تاریخ‌نگاری سنتی تک بعدی و تأکید بر نگاه متکثر و چندعاملی در رابطه با شکل‌گیری دولت مدرن در ایران بوده است. رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی در این مقاله، درصدد است که تاریخ ساخت دولت در ایران را با بنیان‌های اندیشگی روشنفکران آن دوره مرتبط سازد. مطالعه حاضر، در این چارچوب روشی و با بررسی آرای تعدادی از روشنفکران آن دوره، و مقایسه اندیشه‌های آنان با چارچوب نظری مطالعه، درصدد ترکیب میان اندیشه و عمل در فرآیند تکوین دولت مدرن در ایران برآمده است. در ادامه، نخست، با تمرکز بر مولفه‌های سازنده و متشکله دولت مدرن، سازمان قدرت سیاسی در دوره قاجار مورد توصیف و تحلیل قرار گرفته و سپس اندیشه‌های متفکران مبتنی بر وضع موجود و نوع نگاه در راستای وضع مطلوب دولت مدرن (هنجاری)، تفسیر و تحلیل خواهد شد.

شکل سازمان قدرت سیاسی قاجار

عواملی چون وجود تکثر و پراکندگی در منابع قدرت ناشی از حضور گروه‌های قدرت و شئون اجتماعی متعددی، چون رؤسای ایلات و عشایر، بزرگان روحانی، تجار عمده و زمینداران بزرگ و نخبگان محلی، عدم انحصار ابزار خشونت و فقدان نظام دیوان سالاری کارآمد و نبود ارتشی منظم و دائمی از دلایل اساسی ضعف قاجار از یک طرف، و از عوامل تعویق تکوین دولت مدرن در این دوره به‌شمار می‌روند (بشیریه، 1394: 43-41؛ آبراهامیان، 1391: 29-33؛ 11: 1974: Abrahamian). البته تلاش‌هایی برای ایجاد بوروکراسی عقلانی به شیوه غربی در دوران قاجار صورت گرفت که به دلایل بسیاری به نتیجه نرسید (اعتمادالسلطنه، 1346، ج 3، 164؛ امین‌الدوله، 1370: 10؛ شمیم، 1370: 19-22؛ هدایت، 1339، ج 10: 128). قشون نیز مرکب از سواره ایلی و پیاده چریکی بودند که در موارد لزوم فرمانداران و حکام ولایات بدون هیچ قاعده و اساسی از افراد قلمرو خود جمع می‌کردند و لشکرگاه می‌فرستاده‌اند (مستوفی، 1384، ج 1: 69؛ راوندی، 1359: 743-744).

قانون، نحوه انتقال قدرت و مشروعیت نیز خالی از اهمیت نیست. در آن دوره غالباً انتقال قدرت به شیوه‌هایی غیر از شیوه‌های رایج مانند انتقال قانونی، مشروعیت الهی و یا حق جانشینی صورت می‌گرفت (مستشارالدوله، ۱۳۸۶: ۲۳؛ رضاعلی، ۱۳۹۲: ۷۸-۸۷؛ کاتوزیان ۱۳۹۲: ۱۹۲). به‌عنوان مثال، سالارالدوله پسر سوم مظفرالدین شاه، به هنگام بیماری پدرش و به رغم ولیعهدی برادر، رویای جانشینی را در سر پرواند و چندین مرتبه با گردآوری لشکر از سوی کردستان رهسپار فتح تهران شد (ملک زاده، ۱۳۶۳: ۲۵۷-۲۵۸). در هر حال، به دلیل سنتی بودن جامعه و حکومت دوره قاجار و درهم‌تنیدگی این موضوعات با جوامع مدرن امروزی، از وزن بسیاری برای تبیین این موضوع برخوردار نیستند.

در کنار عوامل ذکر شده، باید به دو عامل اساسی و مورد تأکید در پژوهش حاضر اشاره شود. نخست مسئله سرزمینی بودن، دوم، عدم انباشت سرمایه. به عبارتی پرسش مهم دیگر اینست که چرا فرایندی که حدود چندین قرن در غرب به طول انجامید، و به نظر می‌رسید زمینه‌هایی از آن در دوره قاجار فراهم بوده، ناگهان در کمتر از ربع قرن در ایران دوره پهلوی اول ظاهر شد؟ پاسخ آن وابستگی سرشت دولت مدرن به تعیین و مشخص کردن مرزها، علی‌الخصوص بعد از جنگ جهانی اول و متأثر از انعقاد معاهده ورسای در سال ۱۹۱۹ بود. این روند در سال ۱۸۱۵ میلادی در وین و بعد از جنگ‌های ناپلئونی برای ترسیم و تثبیت نقشه و شرایط اروپا آغاز شد. بانیان صلح و طراحان نقشه در وین بدون در نظر گرفتن مسئله قومیت، به ترسیم مرزهای جدید پرداختند. اساس مرزبندی‌ها، علاوه بر منافع دودمان‌ها، مذهب، موازنه قدرت، نهادهای سنتی محلی و حقوق و امتیازات، شامل پیوستگی سرزمینی و احتمالاً جمع و جور بودن آن‌ها نیز بود. کنگره وین نشانه مدیریت عقلانی سرزمین‌ها بود؛ و این که در صورت امکان از پراکندگی و ناپیوستگی املاک اجتناب شود (Gellner, 1997: 38).

محدوده تحت حکمرانی قاجاریه مانند تمامی دولت‌های سنتی، توسط «سرحدات» مشخص می‌شد و «مرز»های ثابتی که نشان‌گر دقیق سرزمین تحت حاکمیت آن‌ها باشد وجود نداشت. سعید نفیسی با انتشار مکاتباتی حکومتی در دوره قاجار، از نزاع همیشگی میان سرحدداران ایران و روس پرده برمی‌دارد: «باعث این نزاع سرحدنشینان... {گرجستان}... دولت روسیه بوده‌اند که به خلاف شروط عهدنامه کارهای بد و عمل‌های ناشایسته کرده‌اند که باعث نقض عهد شده است... که چند ولایت از دولت ایران غضب کرده‌اند...» (نفیسی، ۱۳۸۳: ۷۲۰). در حالی که طی توافقنامه‌ای «... سرحد بین‌الدولتین را مشخص نمودند که... طرفین حد و حدود و نشان‌گاه خود دانسته باشند... و اگر سرحدنشینان طرفین نتوانند آن جاهای مشخص شده را بشناسند و یا اتفاقی یا لجاجتی در باب خط سرحدات در میان آن‌ها سر بدهد آن وقت سپاه حاضر سرحدات ایران و اگر سپاه حاضر سرحدات روسیه... در هر جایی که بودند جابجا باشند...» (همان: ۷۲۲).

مفهوم سرزمینی بودن یا مرز که بیشتر جنبه حقوقی دارد، درهم‌تنیده با مفهوم «حاکمیت» است؛ به معنای، اعمال قدرت مطلق و نامحدود در همه نواحی و مرزهای مشخص تعریف شده، توسط دولت. اگر هر دولتی در درون سرزمین خاصی مدعی سلطه یا تفوق بر کل سازمان‌ها و تشکلات داخلی باشد، عملکرد مرسوم در رابطه میان دولت و گروه‌های داخلی این است که دولت یگانه تشکل صاحب اقتدار تلقی شود. چنین تفوقی که بیشتر جنبه حقوقی دارد، مبتنی بر قواعدی است که تا اندازه‌ای مورد شناسایی عامه جمعیت در درون قلمرو دولت هستند. موضوعی که در شکل سنتی واحدهای سیاسی، چندان محلی از اعراب نداشت (وینسنت، ۱۳۹۴: ۴۱).

اما آن وجه ادعای حاکمیت بر یک قلمرو مشخص، چیزی است که پوچی از آن به عنوان «اصل افاقه» در حقوق بین الملل یاد می‌کند؛ به این معنا که حدود حاکمیت یک دولت، به اندازه توانایی او در به کرسی نشاندن یک ادعای خاص است. این بیهوده است که دولتی ادعای مالکیت سرزمینی را داشته باشد که نمی‌تواند از آن پاسداری کند؛ یعنی نمی‌تواند از پاسداری همان سرزمین توسط دولت دیگری جلوگیری کند (پوچی، 1398: 147). نمونه مشابه آن، گزارشی از عبدالله مستوفی است که نشان می‌دهد دولت عثمانی عاجز از دخالت در سرحدات مجاور خود با ایران بود (که عکس آن نیز صادق بود): «محمدعلی میرزا دولت‌شاه که در کرمانشاهان حکومت داشت... گاهی ایلات سرحدی را به خاک عراق عرب می‌برد و کروفری می‌نمود. دولت عثمانی هم به واسطه دوری مرکز دولت خود از این محل، این وضع را تحمل می‌کرد و پاشاهای بغداد نیز با فرستادن هدیه و تحفه استرضای محمدعلی میرزا را در انتخاب خود فراهم می‌کردند...» (مستوفی، 1384، ج 1: 31).

در دوره پهلوی اول، رضاشاه با تغییر سیاست خارجی ایران، به جای درگیری‌های نظامی و ایجاد تنش با همسایگان خود مانند افغانستان و ترکیه، سیاست حسن همجواری با همسایگان را در پیش گرفت و سعی بر آن بود تا از هرگونه درگیری و یا منازعه خارجی جلوگیری شود (مکی، 1362، ج 6: 156). این سیاست دقیقاً از سوی کشورهای همسایه نیز در پیش گرفته شد و احتمالاً «اصل افاقه» از سوی همگی آن‌ها تقریباً پذیرفته شده بود. بنابراین قائل شدن جایگاه والاتر برای نقش مرزهای مشخص، امری بیره نیست.

به نظر می‌رسد ادغام ایران دوره قاجار در ساختار نظام جهانی (سرمایه‌داری)، به خودی خود نمی‌توانست عاملی برای تکوین دولت مدرن شود. از یک سو، توسعه اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، نیازمند گسترش مناسبات بازار بود که خود از نیاز روزافزون به مواد خام و عوامل تولید (سرمایه‌داران و کارگران مزدبگیر) نشأت می‌گرفت (والرشتاین، 1979)، که بستر آن در ایران فراهم نبود و از سوی دیگر، عامل اساسی آن، یعنی انباشت سرمایه صورت نمی‌گرفت. چارلز تیلی در کنار شرایطی چون «دسترسی به ابزارهای متمرکز اجبار» و «در اختیار داشتن نیروهای نظامی بزرگ و بادوام از جمعیت خود»، عامل «در دسترس بودن نسبی سرمایه متمرکز» را دلایل اصلی پیروزی دولت‌های اروپایی در انواع دولت ملی می‌داند (تیلی، 1990: 63).

عدم انباشت سرمایه در ایران قاجار را از دو منظر می‌توان پی گرفت. نخست جستجوی محیط فرهنگی مورد نظر ماکس وبر و دوم شرایطی اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه. وبر «محیطی فرهنگی... {پروتستانیزم}... را در جوامع اروپایی یافت که به ظهور سرمایه‌داری مدرن کمک کرد. این فرهنگ برای انضباط، سخت‌کوشی، صرفه‌جویی، به تعویق انداختن کامجویی، گردآوری ثروت بدون

مصرف تجملی و مباحات به توفیق اقتصادی اهمیت قائل بود»⁵ (به نقل از سیدمن، 1392: 74). به نظر وبر، در مطالعه مقایسه‌ای مسیحیت با دین اسلام، اسلام فاقد اخلاق اقتصادی لازم جهت توسعه سرمایه‌داری بود. گرچه دین اسلام جایگاه این دنیا را برای رسیدن به رستگاری آن جهانی لازم می‌داند، اما در کل این دنیا صحنه انجام وظایف مذهبی و برخورداری از مواهب زندگی است و نه زهد و گردآوری ثروت⁶ (به نقل از افضلی، 1382: 105).

در عمل، معنادار کردن کسب و کار و درآمد یا آن چنان که ملکم خان ناظم الدوله می‌گوید، «روح کار انسانی» در ایران وجود نداشت (ملکم خان، 1381: 172). «تعلیمات واعظ‌ها و روحانیان ریاکار و عالمان بی عمل ما که دنیا را ناپایدار و عمر را بی‌اعتبار دانسته مردم را تشویق به درپوزگی و برهنگی و درویشی کرده حس تشبیت و اقدام در امور اقتصادی و معاشی را کشتند و با این تلقینات،... توده ملت را گرسنه و مفت خوار و تنبل... ولی خود را صاحب املاک و دهات و اولی بتصرف در موقوفات و مالک الرقاب ملت ساده‌اندان و عوام ساختند» (کاظم‌زاده ایرانشهر، 1363، ج 2: 196).

ملک‌زاده می‌نویسد، روحانیون، کسانی که در عقاید و افکار عامه نفوذ کامل داشتند، به جای منع کردن مردم به استفاده از کالای لوکس فرنگی (در دوره‌ای که در مقابل رشد و علم صنعت اروپایی، صنایع داخلی رو به نقصان گذاشته و تعادل صادرات و واردات از میان رفته بود)، خودشان امتعه خارجی استعمال می‌کردند. توجیه آنان این بوده که «خداوند فرنگی‌ها را خلق کرده است که زحمت بکشند و موارد مورد احتیاج مسلمانان را تهیه کنند تا مسلمان‌ها با دلی فارغ و بدون زحمت به عبادت بپردازند» (ملک‌زاده، 1363: 135).

از سوی دیگر، در سایه نامنی و بی‌اعتبار بودن جان و مال (هدایت، 1344: 162)، امکان تغییرات دراز مدت از جمله انباشت بلندمدت مالکیت، ثروت، سرمایه، نهادهای اجتماعی و... بسیار دشوار بود (کاتوزیان، 2004: 1-2). احتمالاً، عبدالوهاب‌خان آصف‌الدوله، والی ثروتمند خراسان در اواخر عمرش، از ترس این که ناصرالدین شاه ثروتش را از او بگیرد، خود را به دیوانگی زده بود. اما این حربه در نهایت با فرا رسیدن مرگش دیگر کارساز نبود و شاه از وراثت آصف‌الدوله حدود 100 هزار تومان پول مالیات گرفت (بامداد، 1371، ج 2: 314؛ مستوفی، 1384: 267). کامران میرزا فرزند سوم ناصرالدین شاه و منصب دار وزارت جنگ، پس از مرگ فرمانده توپخانه، زنش را به زندان انداخت و تا زمانی که 3000 تومان از او نگرفت، آزادش نکرد (بامداد، 1371، ج 5: 291).

گسترش مبنای اقتصادی قاجاریه نه تنها آن را وارد مدار نظام جدید اقتصاد جهانی می‌ساخت، بلکه توانایی نظامی‌اش را در برابر دشمنان داخلی و حتی خارجی و توسعه قدرت بوروکراسی دولتی افزایش می‌داد. وجود حقوق مالکیت، امنیت انباشت سرمایه، تثبیت و اجرای قانون و پیمان‌ها می‌توانست چارچوب هماهنگ‌کننده اقتصاد سرمایه‌داری را فراهم آورد، بنابراین، بیشتر در کانون توجه گروه‌ها و طبقات نیرومند جامعه مدنی قرار می‌گرفت و در مشروعیت بخشی به خود موفق می‌شد. احمد سیف می‌نویسد حکومت‌هایی با ساختار اقتصادی عقب‌مانده و نابهنجار، هم از نقاط ضعف نظام قدیمی و هم از نقاط ضعف نظام سرمایه‌داری برخوردار می‌شوند (سیف، 1373: 309).

⁵- Max Weber (1958), *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*, (New York, FreePress)

⁶- Max Weber (1965), *Sociology of Religion*, Tr. E. Fischoff, (London), ethaen and Co. Ltd. p.52.

واکاوی مفهوم «دولت» و «دولت مدرن» در اندیشه روشنفکران عصر مشروطه (قاجار)

اندیشمندان اروپایی از ابتدا، به صراحت یک نظریه از تکوین چنین سازمان قدرت سیاسی‌ای صحبت نمی‌کردند؛ اما تأثیر اندیشه‌های آنان در جای جای ساختار دولت مدرن به وضوح دیده می‌شود. مشروطیت، مشروعیت، جامعه مدنی، قانون، جدایی دین از سیاست و ... مسائلی بودند که زمینه‌های فکری و فلسفی آن‌ها در قرون قبل فراهم شده بود و از عصر رنسانس به این سو، در میان مناقشات و جدل‌های فلسفی و سیاسی نظریه‌پردازانی چون هابز، روسو، لاک، و میل، در نهایت در قالب دولت مدرن جا گرفت. اما شاید بتوان ماکس وبر، کارل مارکس و یا حتی امیل دورکیم را نخستین نظریه پردازان حوزه دولت مدرن به‌شمار آورد.

در ایران اما، به یکباره با باز شدن درهای غرب، موج عظیم سنت‌های فکری و فلسفی تمدن غربی وارد جامعه شد. به قول مهدی ملک زاده (1363)، «به یکباره خوراک یک جوان نیرومند بیست ساله داشت به زور در حلق یک کودک چند ماهه ریخته می‌شد؛ جامعه‌ای که صدی نود و نه افراد در آن زمان بی‌سواد بودند». به باور بسیاری، عمده تلاش روشنفکران در این دوره، ترجمه و تفسیر منابع اندیشه و تفکر غربی و تمجید و تبلیغ ساختار فرهنگ و تمدن آنان بود. با این وجود، این مسئله مانع نمی‌شود که افکار آنان، به‌خصوص در این مورد خاص، مورد واکاوی قرار نگیرد.

در این راستا، اندیشه‌های سه تن از موثرترین روشنفکران آن دوره (به مثابه کسانی که دغدغه پیاده‌سازی اندیشه در عمل داشتند، و تنها به تفکر صرف بسنده نمی‌کردند) به واسطه میزان ارتباط مباحث ایشان با محتوای دولت مدرن و شرایط تکوین آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. از میان این متفکران، هر سه به تأکید در باب نوسازی، تجدد و البته شکل‌گیری نوعی دولت متمرکز نیرومند با مولفه‌های خاص خویش سخن گفته‌اند. اگرچه تفاوت‌های چندی در رابطه با مولفه‌های مورد توجه و فرایند اجرای پروسه دولت‌سازی در میان آن‌ها وجود دارد، اما نقطه مشترک هر سه در نوعی تأکید بر آمریت در زمینه دولت‌سازی یا همان مدل دولت از بالا است که با اندیشه‌های گیبیرنا و هابسباوم نزدیکی بسیاری دارد. در این رابطه، البته ملکم خان با طرح مبناهای شهروندی در فرایند دولت‌سازی و همه‌گیری فرهنگ دولت «بناشده»، تاحدودی به مدل دولت از پایین یا ملل طراحی‌شده چارلز تیلی نزدیک می‌شود. در ادامه اندیشه‌های این متفکران مورد بحث، بررسی و تفسیر قرار خواهد رفت.

میرزا فتحعلی آخوندزاده

آخوندزاده به کرات مفاهیم «حکومت»، «دولت» و «سلطنت» را به یک معنا و مفهوم به کار برده بود و نمی‌توان تمایز آشکاری میان آن‌ها یافت. وی دیدگاهی کارکردی به حکومت داشت و مهمتر از آن، نقشی ثانوی برایش قائل می‌شد. به عبارت دیگر، از منظر بالا به پایین، در جستجوی حل مشکلات جامعه بود. آخوندزاده حکومت استبدادی و دیسپوت‌ها را مسئول ظلم و بی‌نظمی در جامعه

می‌دانست، اما شرط اصلی تغییرات را برخورداری مردم از بصیرت و علم و فراهم شدن وسایل اتفاق یکدلی می‌دانست، که با حصول آن باید «بظالم رجوع کرده بگوید: از بساط سلطنت و حکومت گم شو! بعد از آن خودش مطابق اوضاع زمانه قانون وضع نماید و کنستتسیون بنویسد و بر آن عمل کند» (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۱۰۲). چرا که، هرگونه امیدی برای ایجاد تغییر و اصلاح از سوی حکومت به استیصال بدل می‌شود: «نه آنان ... از جان و مال ما حمایت می‌کنند، نه آنان سنور مملکت ما را ... از دشمن صیانت می‌نمایند... نه آنان به تجارت و کسب ما رونق می‌دهند... پس وجود آنان به چه چیز لازم است...» (آخوندزاده، بی تا: ۵۴-۵۵).

البته میرزافتحعلی، به کلی دخالت پادشاه و حکومت در تغییر و اصلاح را از اندیشه خود کنار گذاشت؛ او قدرت و عظمت دولت ایران را در گرو تربیت ملت، تربیت ملت را در گرو کسب سواد و آزاد شدن از عقاید پوچ دانسته و با احقاق این اهداف، دولت نیز باید وارد عرصه عمل می‌شد: «... بعد از این شرایط پادشاه باید فراموشخانه‌ها بگشاید و مجمع‌ها بر پا نماید، با ملت متفق و یک دل و یک جهت باشد؛ ملک را تنها از خود نداند و خود را وکیل ملت حساب نماید و با مداخله ملت، قوانین وضع کند...» (همان: ۶۵). در نهایت، نظام سیاسی مورد نظر میرزافتحعلی، نظامی بود که با برانداختن پادشاه دیسپوت و تأسیس «کنستتسیون» مستقر می‌شد. یعنی انتقال از حکومت استبدادی به حکومت مشروطه قانونی و استقرار نظام پارلمانی (آخوندزاده، بی تا، ۱۸).

در اندیشه آخوندزاده، بخشی از ناامنی جانی و مالی که در جامعه وجود داشت، به موضوع عدالت در شریعت مربوط می‌شد. به عنوان مثال، چرا باید به حکم شریعت، بخشی از درآمد فرد به مصرف مسائل شرع (مانند خمس یا عمل حج واجبه) می‌رسید. آیا این احکام منافی امنیت تامه بر مال مردم و تصرف در مال مردم نبود؟ چرا جزای سارقی عاجز از کسب معاش، قطع دست بود؟ بنابراین، احکام شریعت وسیله مناسبی برای اجرای عدالت نبودند. البته او به جای تأکید بر وجود قانون، بر بهره‌مند شدن مردم از سواد، بصیرت و علم تأکید می‌کرد (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۹۹-۱۰۲). آخوندزاده، اما به طور کلی منکر قانون نشد و آن را از دایره اندیشه خود خارج نساخت و از بی‌قانونی نیز شکوه داشت: «... خلاصه یک کتاب قانون در دست نیست و جزای هیچ گناه و اجر ثواب معین نمی‌باشد؛ به عقل هر کس هرچه می‌رسد معمول می‌دارد» (آخوندزاده، بی تا: ۴۴-۴۵). او قانون را وسیله‌ای می‌دانست که می‌توان بر اساس آن نظم را در ولایات برقرار کرد و اهمیتش آن‌چنان شده بود که بر اصلاحات سلطنت مقدم شمرده می‌شد: «اساس سلطنت از روی قوانین باید وضع شود...» (همان: ۶۸).

در مورد اقدامات و اصلاحات مورد نظر آخوندزاده، رضا ضیاء ابراهیمی می‌نویسد که «نگرش کلی آخوندزاده به نحوی که در نوشته‌های ناسیونالیستی‌اش بازتاب می‌یابد آشکارا غیرعملی، آرمان‌گرایانه، بلاموضوع، خشونت‌آمیز، و غیرقابل اجرا در برنامه‌های مدرن‌سازی است» (ابراهیمی، ۱۳۹۶: ۱۹۴). میرزافتحعلی هرگز از اصطلاح «ناسیونالیسم» یا ملی‌گرایی برای اشاره به اندیشه و تفکر خاصی استفاده نکرد. مفاهیمی چون «تعصب وطن»، «دوستدار وطن»، «وطن‌پرست»، «ملت‌پرستی» و... که به کرات توسط او مورد استفاده قرار می‌گرفت را نه تحت عنوان ناسیونالیسم، بلکه طبق آن چه خود «پاتریوت» می‌نامید، باید تعبیر کرد. «پاتریوت عبارت از آن کسی است که به جهت وطن‌پرستی و حب ملت از بذل مال و جان مضایقه نکرد و به جهت منافع و آزادی وطن و ملت خود سعی و جفاکش باشد...» (آخوندزاده، بی تا: ۱۶). او در نوشته‌های خود اشارات متعددی به واژه‌های «پارسیان»، «نژاد پارس» و «زرتشتیان» دارد، بدون این که نشانه‌ای از وجود گروه‌های متنوع قومی، زبانی، مذهبی و اختلافات ریشه‌ای میان آن‌ها از این حیث، در آثارش وجود داشته باشد. این که چرا آخوندزاده به وجود تنوعات قومی، زبانی، مذهبی و یا تاریخی، اشاره‌ای نمی‌کند، نمی‌توان ادعایی کرد. اما می‌توان

گفت وی به دنبال آن چه امروز ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی می‌نامیم (شناسایی یک واحد فرهنگی همگن، در یک واحد سیاسی مشخص و مجزا)، نبود. حتی با فرض این که او به تنوعات جمعیتی و اختلافات ریشه‌ای آنان در جامعه آگاهی داشت، اما هویت‌سازی جدید او معنا و هدفی دیگر داشت. البته برخی مانند فریدون آدمیت (1349) یا اشخاص دیگری معتقدند که پیدایش اندیشه ناسیونالیستی آخوندزاده (و کرمانی) نقطه عطفی در تاریخ فکری ایران معاصر است؛ «آخوندزاده را به جرئت می‌توان بنیان‌گذار اندیشه ناسیونالیسم ایرانی شناخت» (ضیاء‌ابراهیمی، 1396: 107). در این زمینه، بیش از هر روشنفکری در آن دوره بر اهمیت مدل ناسیونالیسم قومی یا ملت دولت (مبتنی بر محوریت فارس) تأکید می‌کند. به مانند گیدنز و به مثابه اروپائیان درصدد ایجاد دولت - ملتی یکدست و به لحاظ فرهنگی همگون بوده است که زیرمجموعه‌های قومی - فرهنگی را در خود حل کرده و همسان سازد. در حقیقت، آخوندزاده از جمله روشنفکرانی است که طریق اصلاحات از بالا به دنبال تحول زیست اجتماعی و سیاسی بودند، امری که در دهه بعد توسط رضاخان محقق شد.

اگرچه قابل تأمل است که تلاش اصلی آخوندزاده با طرح ایده دولت-ملت، عمدتاً در راستای متمایز کردن قلمرو سرزمینی ایران با خصوصیات فرهنگی منحصر به فرد از عناصر فکری و هویتی عربی بود. به نظر او، اعراب علاوه بر آن که سلطنت هزار ساله ایران را نابود کردند و شأن و شوکتش را بر باد دادند، خطی را نیز به گردن آنان بستند که به واسطه آن تحصیل سواد متعارف هم دشوار شد (آخوندزاده، 1355: 5؛ آخوندزاده، 1364: 31؛ آخوندزاده: بی تا، 176). در اندیشه «بازگشت به خویشتن و باستان‌گرایی» آخوندزاده، هویت ایرانی، هویتی غیراسلامی بوده که آمیخته‌شدنش با هویت اسلامی ناشی از جبر تاریخ بوده است. احتمالاً به همین دلیل آخوندزاده به دنبال اصلاح یا تغییر خط و سپس هویت‌سازی جدیدی بود، که به وسیله آن کار به حداقل رساندن عناصر فرهنگی اعراب در اندیشه ایرانی، را آغاز کند» (آخوندزاده، 1351: 188-190). هر چند، بعد از پانزده سال تلاش با هزینه شخصی، خط ابداعی او مورد استقبال دستگاه حکومت و روحانیون واقع نشد (آدمیت، 1349: 84).

میرزا ملکم‌خان ناظم الدوله

ملکم‌خان از جمله شخصیت‌هایی است که به‌عنوان یکی از نخستین گروه تحصیل‌کردگان ایرانی جزئی از ساختار حکومت قاجار بود و تلاش می‌کرد تا مفاهیمی همچون حکومت مشروطه، آزادی، قانون و پارلمان را به جامعه ایرانی القاء کرده و رسمیت بخشد. در میان رجال دوره استبداد، بیش از هر فردی در آشنایی ایرانیان با دستگاه تمدن جهان و منافع قانون و مزایای حکومت ملی نقش داشت. در حقیقت، میرزا ملکم‌خان را به بهترین وجه می‌توان به‌مثابه نوعی «روشنفکر سنتی» (1971) در دیدگاه گرامشی تفسیر کرد که در پی تثبیت قدرت حاکمه البته با قانون‌گذاری جدید بود که بهترین مثال آن در «روشنفکران قانون‌گذار» باومن (1987) قابل شناسایی است. میرزا ملکم خان ناظم

الدوله، شاید تنها متفکر در میان روشنفکران نسل اول بود که دولت را در معنای عام آن هم به لحاظ کارکردی و هم به لحاظ ماهیتی مورد مطالعه قرار داد. گرچه، به‌سختی می‌توان میان آن چه وی از مفهوم «دولت» در اندیشه داشت، و مفاهیمی دیگر چون «حکومت»، «سلطنت» و یا «دستگاه دیوان» تمایز قائل شد. حتی آن‌جا که او به تعریف دولت پرداخت، نمی‌توان مرز میان آن با حکومت یا دستگاه دیوان را تشخیص داد. به عنوان مثال، او در «کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات» می‌نویسد؛ مهمترین «کارخانه انسانی در غرب دستگاه دیوان است که در مرکز دولت واقع شده و محرک سایر کارخانه‌ها می‌باشد. نظم، آسایش، آبادی و بزرگ‌نمایی ترقیات اروپا از حسن وجود چنین دستگاهی است...» (ملک‌خان، ۱۳۲۷: ۱۱-۱۲). اما از آن‌جا که او به دنبال اصلاح دستگاه دیوان برای عمران و آبادانی ایران بود می‌نویسد: «این کارها کارخانه لازم دارد. کارخانه این کارها را دولت می‌گوید. کلمه دولت در زبان ما مبهم و غیرمحدود است». معنایی که ملک از واژه دولت در ذهن دارد، همان معنای *state* در انگلیسی نیست، بلکه آن‌گونه که خود می‌گوید دولت اشاره‌ای است به دستگاه حکمرانی: «مراد از کلمه دولت در اینجا فقط دستگاه حکمرانی است که عثمانی‌ها به اصطلاح تازه خود حکومت و فرنگی‌ها *Government* می‌گویند و در ایران گاهی دولت، گاهی دیوان، گاهی درب خانه می‌گوییم. جمیع این تنظیمات باید از کارخانه دولت بیرون بیاید» (ملک‌خان، ۱۳۸۱: ۲۰۳-۲۰۴).

در خورترین و نزدیک‌ترین مفهوم دولت در اندیشه ملک‌خان، شاید تعریفش در کتابچه «دفتر قانون» باشد که تقریباً منطبق بر تعریف فیلسوف سوئیسی یوهان کسپر بلونشلی (۱۸۰۸-۱۸۸۱) است که می‌نویسد: «علم سیاست در معنای مناسب، علمی است مربوط به دولت» (Bluntschli, 2000: 12). ملک‌خان می‌نویسد: «دولت در عالم حکمرانی یعنی سیاست، سیاست عبارت است از حکم و تنبیه، بدون تنبیه حکم نیست، بدون حکم نه سیاست است و نه دولت...» (ملک‌خان، ۱۳۲۷: ۱۲۷). چنین دیدگاهی امروزه در برخی از متون نظریه سیاسی بازتاب یافته است. به عنوان مثال به نظر رافائل «امر سیاسی هر آن چیزی است که به دولت مربوط باشد است»^۱ و باری می‌نویسد که «تاریخ نظریه سیاسی عمدتاً درباره دولت است»^۲ (به نقل از وینسنت، ۱۳۹۴: ۲۰). او همچنین «حکومت» را دستگاهی تعریف می‌کند که در میان یک ملت مستقل منشأ امر و نهی می‌شود و آن را به دو گونه حکومت «سلطنت» و «جمهوری» تقسیم می‌کند (ملک‌خان، ۱۳۲۷: ۱۴-۱۵). در مرکز نظریه عام ملک در مورد دولت (یا حکومت)، انحصار قدرت و کنترل ابزار قهر، ساختار غیرشخصی قدرت (تأکید بسیار بر تجدید سازمان دستگاه دیوان) و قانون نقش اساسی ایفا می‌کنند، و لشکر منظم و سرمایه‌داری ملزوماتی هستند که از اصلاح دستگاه دیوان و وضع قوانین مناسب، ایجاد می‌شوند.

از دیدگاه او، «قانون» هر حکمی است «که از حکومت صادر می‌شود و مبنی بر صلاح عامه طایفه باشد و اطاعت از آن بالمساوی بر افراد طایفه لازم بیاید» (ملک‌خان، ۱۳۲۷: ۱۴-۱۵). بنابراین، کلیه اقدامات دولت مانند عزل و نصب عمال، حبس، جزا، تحصیل مالیات و ... می‌بایست مبنی بر قانون باشد (رائین، ۱۳۵۳: ۱۱۳). ملک دستگاه دیوان و حکومت را به کشتی طوفان زده‌ای تشبیه کرده بود و می‌بایست اقدام به اصلاح آن کرد: «... در وسط تهران یک کارخانه ساخته‌ایم و دست و پای بیست کرور خلق ایران را بسته‌ایم به چرخ‌های این کارخانه... گردش این کارخانه بسته است بمیل چند نفر عامل بی قید و بی وقوف، چرخ‌های کارخانه اغلب شکسته و کاملاً پوسیده است...» (ملک‌خان، ۱۳۲۷:

^۱- D. D. Raphael, 'Problems of Political Philosophy', London (1970; Macmillan). p. 27.

^۲- N. P. Barry, 'An introduction to Modern Political Theory', London (1981; Macmillan). p. 46.

104). البته مسیر اصلاح و نظم دستگاه دیوان، از مسیر قانون می‌گذشت و باید نخست قوانینی تدوین و تصویب می‌شدند.

یکی از موارد قابل توجه در قوانینی که ملک‌خان در کتابچه غیبی وضع کرده، به تصویر کشیدن نظام بوروکراسی است. در دستگاه دیوان او، هیچ شغل و هیچ منصب دیوانی موروثی نیست و آحاد رعایای ایران جمعاً در مناصب دیوانی حق مساوی دارند؛ یا این که وزرا به انجام تکلیف بر اساس قانون و عدم مداخله در کار دیگر وزرا مکلف هستند. مضاف بر این که حدود تکالیف هر یک از وزراء به حکم قانون مخصوص خواهد بود؛ بر اساس قانون، وزرا و دیوان‌سالاران باید از هرگونه عمل خلاف قانون، گرفتن رشوه و پیشکشی، و تقلب در مال دیوان برحذر باشند (همان: 26-30).

رد پای انحصار قدرت و کنترل ابزار قهر در اندیشه ملک‌خان را بایست در دو موضوع جست. نخست تأکید او بر سطنت مطلقه، و دوم ترمیم ساختار ارتش. گرچه وی در واپسین دوره فکری خود (احتمالاً به سبب مشکلاتی که با دربار و شخص شاه پیدا کرد)، به سمت نظریه سلطنت مشروطه گرایش پیدا کرده بود، اما آن چنان که اسماعیل رائین نیز می‌گوید، مطلوب حکومت وی، حکومت مطلقه بود: «...ملک هیچگاه به طور علنی، مسئلهٔ جمهوریت را در ایران عنوان نکرده، ولی علیه سلطنت دیکتاتوری و حکومت مطلقه و مستبده اشارات فراوانی دارد» (رائین، 1353: 25).

از سوی دیگر، ملک‌خان قائل به این موضوع بود که قشون (ارتش یا نیروهای نظامی) ابزار بسیار تعیین کننده‌ای برای غلبه بر تهدیدات و دشمنان داخلی و خارجی است. اما نظام عسگریه در حکومت قاجار فاصلهٔ زیادی تا رسیدن به شکل کارآمد خود داشت. ملک‌خان نظام عسگریه را حاصل صد نظام دیگر می‌دانست و تأکید می‌کرد تا زمانی که نظام‌های دیگر چون نظام مالیه یا نظام اداره ایجاد نشوند، این نظام نیز حاصل نمی‌شود؛ و چون کل این نظامات بسته به نظام دستگاه دیوان است، در نهایت امر ناچاریم دستگاه دیوان را نظم دهیم (ملک‌خان، 1327: 90-91).

ملک‌خان ناظم‌الدوله به اهمیت انباشت سرمایه و سرمایه‌داری و نیز عواملی که از تحقق آن جلوگیری می‌کردند آگاه بود. عامل اصلی خود دولت بود. دولت سه وظیفهٔ «حفظ استقلال، حفظ حقوق جانی، و حفظ حقوق مالی» را بر عهده داشت، اما به همه کاری مشغول بود غیر از اجرای سه تکلیف مورد اشاره. از این‌رو، در غیاب امنیت مالی و حتی جانی، انباشت سرمایه برای رونق اقتصادی و تجاری نیز میسر نمی‌شد و ایران در دور باطل عقب‌ماندگی باقی می‌ماند: «در دنیا آن چه اموال کسی و اسباب زندگی دیده می‌شود، همه حاصل کار بنی آدم است. {در هر ملکی که افراد آن} به طور یقین بدانند آن چه کار می‌کنند حاصل کار خودشان، مال خودشان خواهد بود... {اگر چنین نشد} جز فقر و فلاکت و بی‌هنری و بی‌غیرتی، هیچ اثری دیده نخواهد شد» (نورایی، 1352: 87).

مرتضی راوندی می‌نویسد ملک‌خان برای اصلاح امور اجتماعی و اقتصادی، اجرای چهار اصل اساسی را لازم می‌شمرد: امنیت جانی و مالی، به دست گرفتن عنان امور دولت توسط افاضل ملت، صرف مالیات‌ها در جهت حفظ حقوق ملت و اسباب آبادانی و نیز تشکیل مجلس کبرای ملی (راوندی، 1994: 430).

ملک‌خان با نگارش «رسالهٔ اصول ترقی»، نشان می‌دهد که چگونه دولت می‌تواند به انباشت سرمایه کمک کند. احتمالاً، متأثر از روشنفکران غربی معاصر خود می‌نویسد: «بعضی اوقات... بعضی از برای تحصیل مال به قانون جنگ یا به طور دزدی همدیگر را می‌چاپیدند، چنان که نادرشاه هندوستان را و پیروس فرانسه را به قانون جنگ چاپیدند... این قسم از تحصیل... به جز یک منفعت موقتی هیچ فایده ندارد. راه تمول نه در جنگ است نه در غصب اموال دیگران. راه تمول یک ملت منحصر به این است

که - زیاد کار بکند، - زیاد امتعه به عمل بیاورد، - زیاد داد و ستد نماید³ (ملکم خان، 1381: 170). نکته اساسی در اصول تجارت ملکم خان، تلاشی بود که برای معنادار کردن کسب و کار و درآمد می‌کرد: «در امور دنیوی به جز تجارت کار دیگر نیست. مدار آبادی دنیا بر رونق تجارت است. بدون تجارت زندگی خلق به پستی زندگی حیوانات خواهد بود» (همان: 172).

عرضه و تولید کالا به مقدار زیاد، و صادرات آن پیشنهادی است که ملکم ارائه داد و دولت باید نقش اساسی را در این فرایند ایفا کند. برای تولید یک کالا، علاوه بر دو شرط اساسی یعنی عوامل طبیعی (آب و خاک) و کار، شرط سرمایه نیز ضروری است؛ از این رو دولت مکلف به استقراض خارجی، مهیا ساختن حضور کمپانی‌های خارجی در ایران و جستجوی بازارهای جهانی برای عرضه کالا است. نقش اساسی دیگر دولت در انباشت طولانی مدت سرمایه، برقراری سازوکاری است که منجر به افزایش میزان کار اتباع یک کشور شود؛ یعنی امنیت جانی و مالی (از طریق تأسیس دیوان‌خانه‌ها، پلیس قوی و قوانین) (همان: 175-195).

در خصوص مسئله ضرورت یک هویت ملی، ملکم خان برخلاف آخوندزاده، بر وجود اختلافات قومی و قبیله‌ای تأکید کرد. ملکم با اختیار کردن موضعی بیشتر منفعلانه در قبال مذهب بیگانه، از طریق اصلاح و تغییر خط به دنبال چیزی بود که خودش «وحدت ملی» نامید. او دو هدف اساسی در تغییر الفبا در ذهن داشت. نخست اینکه عقب‌ماندگی جهان اسلام نسبت به غرب را در عیوب الفبا می‌دانست. با اصلاح الفبا، سهولت در امر سوادآموزی، چاپ کتب و پیشرفت و ترقی میسر می‌شد. دوم و مهمترین هدف اینکه، او به دنبال ایجاد نوعی وحدت ملی در کشور بود، چرا که از خطر مهمی که دولت را تهدید می‌کرد آگاه بود؛ یعنی اختلاف میان طوایف؛ «شکی نیست که باعث بقای این اختلاف، بیشتر از همه در اشکال زبان ماست. هرگاه خط ما به سهولت خطوط خارجه بود، در این پانصد سال گذشته، یقیناً زبان ما بر جمیع رعایای ما مستولی می‌شد و به واسطه استیلای یک زبان واحد، ناچار یک نوع وحدت ملی حاصل می‌شد» (ملکم خان، 1381: 383).

اما نقص خط چه ارتباطی می‌توانست به رعایا داشته باشد و مشکلات زبان چه ربطی به بقای دولت داشت؟ او در پاسخ می‌نویسد: «تمام قدرت ایشان... [دولت]... صرف این بوده است که ملل مختلفه این مملکت را با هم ربط بدهند، به طوری که مغایرت آن‌ها به تدریج مبدل به یک نوع اتحاد دولتی بشود... اتحاد طوایف مختلفه در دولت... ممکن نیست مگر به دو چیز: یا به وحدت مذهب یا به وحدت زبان. به هزار دلیلی... وحدت مذهب بسیار مشکل بلکه محال شده است. پس به جهت اتحاد طوایف ما راهی که باقی می‌ماند منحصر است به وحدت زبان. هرگاه زبان ما به حدی مشکل باشد که رعایای ما... باز نتوانند خط ما را بخوانند... البته بی خط و زبان نمی‌مانند. در مقابل مشکلات زبان ترکی رجوع خواهند کرد به خطوط و به السنه اصلی خود و هر قدر در زبان مخصوص خود اجتهاد نمایند، حب وطن و افکار ملیت و تصور جدایی از دولت علیه روز به روز بیشتر بروز خواهد کرد» (همان: 383-384).

میرزا آقاخان کرمانی

میرزا آقاخان کرمانی، کمابیش به همه رشته‌های دانش علاقه داشت، اما می‌توان کار اصلی او را مربوط به حوزه‌های ادبیات، تاریخ و فلسفه دانست. متأسفانه چنان‌که باید، رسالاتی که تألیف یا ترجمه کرده به تمامی در دسترس نیست. با این وصف، در رساله «صد خطابه» می‌توان شرحی کوتاه از

³جان هال (1985) رشد اقتصادی امپراطوری‌های نظیر عثمانی را متکی به گسترش قلمرو می‌داند، که در زمان توقف گسترش قلمرو، رشد اقتصادی نیز متوقف می‌شد.

چگونگی تشکیل حکومت یا دستگاه سلطنت را بازشناخت (آدمیت، 1357: 49 و 88). دیدگاه او در مورد تأسیس حکومت همانند دین، اخلاق، دانش و فن و هنر بر مبنای فلسفه اصالت طبیعی مبتنی است و قاعده تحول تکامل تدریجی را بر تمامی آن‌ها روا می‌دارد. به عبارت دیگر، او دیدگاهی انداموار را برای تشریح حکومت اقتباس کرد.

به تأسی از روسو، میرزا آقاخان قائل به این بود که انسان ناتوان، گرسنه و بی‌دفاع، برای امور زندگی خود محتاج به «معاونت و یاری» بود و بنابراین گرایش به تشکیل اجتماع داشت. با یکجانشینی و آغاز به کشاورزی، انسان‌ها شروع به تشکیل ده، قریه، قصبه و مزارع کردند و جمعیت‌ها و طایفه‌ها را به وجود آوردن و برای تضمین معاملات و معاشرات خویش، به ناچار قرار و قوانین و نظم و احکامی برقرار ساختند و برای پاسداری از قوانین و قراردادهای مقرر و مقتن، حاکمانی برگزیدند. «از آن روزی که قرار و حکم در میان یک طایفه معمول شد، قرارگذار و حاکم در ایشان پیدا گردید. از این سبب بروز حکم رانی و پادشاهی در هر ملت و طایفه بوده است» (کرمانی، بی تا، الف: 46).⁴ در ادامه تشکیل حکومت، قوه قهریه و زور به وسیله اصلی حکمرانی تبدیل شد و در کنار آن، حکومت حاکم مشروط به «بخشش نعمت و بذل مال» شد. «یعنی اساس پادشاهی بر خوف و امید وضع شد». پس هر طایفه یا گروهی از مردم به شخصی که بیشتر از او می‌ترسیدند و یا بیشتر به او امید داشتند پناه برده و سر اطاعت فرود می‌آوردند (همان: 47).

اندیشه‌ای که امروزه با نام ایجاد یک هویت ملی برای جامعه از آن یاد می‌شود، چیزی بود که آقاخان کرمانی نام «خوی ملی» را بر آن نهاد. وی در تشریح اندیشه «خوی ملی»، مانند معاصران خویش آکنده از رویکردی ضدعربی، و برآن بود سرزمین ایران را به جایگاه پر عظمت و قدرتمند خود به مانند گذشته بازگرداند. به عبارت دیگر، مهمترین عناصر هویت‌سازی ایرانی از نظر میرزا آقاخان، مشتمل بر بازگشت به خویشتن و باستان‌گرایی و اصلاح خط و الفبا بود (کرمانی، 1324). با اصلاح الفبا و تغییر خط، علم و دانش رواج می‌یافت که از یک سو، مردم را از جهل و خرافه درمی‌آورد و از سوی دیگر نوعی «وحدت ملی» را موجب می‌شد و به نظر، سرانجام آن، جبران عقب‌ماندگی‌ها و افتادن در مسیر ترقی و پیشرفت بود.

طبق اندیشه «خوی ملی»، محیط طبیعی و جغرافیایی، خانواده، نژاد، دین و حکومت عواملی هستند که اساس اخلاق و خوی هر ملتی را تشکیل داده، و از ملل دیگر متمایز می‌سازد. بر این اساس، خلق و خوی نیک ایرانیان باستان چیزی جز عظمت و شکوه برای آنان به همراه نداشت. اما حمله اعراب به ایران، علاوه بر این که مسبب نابودی تمدن و فرهنگ باستانی ایران شد⁵، خصوصیات نکوهیده اخلاقی که نتیجه زندگی بیابان‌گردی و عدم رشد حیات مدنی‌شان بود، در خلق و خوی ایرانیان جاری و ماندگار کرد (کرمانی، بی تا، الف: 59-89).

آقاخان کرمانی در رساله «سه مکتوب» نیز اندیشه‌هایش را با توصیف و تقدیر عظمت و شکوه ایران باستان، و مذمت اعراب تازیان به‌عنوان مسببان عقب‌ماندگی و ویرانی‌های ایران آباد، آغاز می‌کند (کرمانی، بی تا، ب: 120-125). در مقابل این سؤال مطرح می‌شود که آیا کرمانی (و آدمیت

⁴ - گرچه آقاخان به وضوح از اصطلاح «قرارداد اجتماعی» استفاده نکرده است، اما واژه‌های «قرار» و «قرارگذار» به خوبی

نشان می‌دهد که او متأثر از اندیشه‌های اجتماعی روسو بوده است

⁵ - منظور از حمله اعراب، مختص به حمله آنان در صدر اسلام به ایران نمی‌شود، بلکه به نظر آقاخان کرمانی تاریخ تجاوزات تازیان و اعراب کل تاریخ باستان را شامل می‌شود؛ یعنی در دوره کلدانیان و سپس در صدر اسلام، منتها وی بیشترین آسیب را بعد از حمله اعراب مسلمانان به ایران می‌داند.

به‌عنوان نویسنده زندگی‌نامه او و ستاینده‌اش) «هرگز در کشور خویش سفر نکرده و بیابان‌ها را ندیده‌اند (خصوصاً بیابان‌های اطراف کرمان را؟)» (ضیاء‌ابراهیمی، 1396: 106).

پس او ایرانیان را تشویق به بیداری، از طریق آگاه شدن به تاریخ خود، می‌کند. «ملتی که تاریخ گذشتگان و اسباب ترقی و تنزل خود را نداند کودکی را می‌ماند که پدر و نیاکان خود را نشناسد کیانند و چه نام داشتند. بدیهی است که پیش آمد حال آیندگان را هم نخواهند دانست» (کرمانی، 1324: 12). مهمترین بخش بازسازی هویت یا بازگشت خلق و خوی ایرانیان باستان، در اندیشه آقاخان، اصلاح خط و الفبا بود: «هر ملتی که ترقی نموده و متمدن گشته نخست اصلاح زبان و الفاظ خود را نموده و اسباب خواندن و نوشتن را فراهم آورده» (کرمانی، بی‌تا، ب: 388).

نتیجه‌گیری

این مقاله با روشی تاریخی-تحلیلی در چارچوب جامعه‌شناسی تاریخی، فراتر از نوعی نگاه سنتی تک عاملی درصد ارزیابی روند موجود در دوره قاجار در گذار از حکمرانی سنتی به دولت مدرن و همچنین اثرات بنیان‌های اندیشه متفکران و روشنفکران مؤثر آن دوره برآمده است. در این راستا و با واکاوی زمینه‌ها، بافت و ساختار دولت در اواخر دوره قاجار، چنین به نظر می‌رسد که نشانه‌های اولیه دولت مدرن در این سال‌ها بسیار کم‌رنگ بوده و آن مؤلفه‌هایی که به‌عنوان شاخص دولت مدرن شناخته و گاه معرفی شده‌اند، چندان بر نظریات و تعاریف واقعی و علمی-تاریخی دولت مدرن منطبق نبوده است. از این منظر، اشاره می‌شود که «تنها شیوه‌های خاصی از تمرکزگرایی و تکوین همه جانبه‌ای که خود پاسخی به شرایط تاریخی بوده‌اند به شکل‌گیری دولت ختم شده‌اند» (بدیع و بیرن بوم، 1392: 95). بر این اساس، مطالعه حاضر خاطر نشان می‌کند که اگر در دروه قاجار تلاش‌ها برای تمرکز قدرت، دیوان‌سالاری عقلانی، ارتش کارآمد و... به سرانجام می‌رسید، و در مقابل، اقدامات رضاشاه پهلوی در جهت تحکیم قدرتش، بدون چنین نحوه تقسیم بندی نوینی، می‌توانست در نهایت به پادشاهی‌های مطلقه یا مشروطه اروپای قرون هفدهم و هجدهم منجر شود. در کنار این موضوع، تقویت مبنای اقتصادی قاجاریه از طریق وضع عوارض و مالیات، سرمایه‌گذاری و سایر فعالیت‌های درآمدزا، در سایه امنیت جانی و مالی، می‌توانست به تأمین منابع مالی در جهت سازماندهی امور داری و نظامی و در نتیجه دست بالا بودنش نسبت به مراکز متکثر قدرت کمک کند که این موضوع نیز در آن دوران چندان محقق نشد. چنان وضعیتی، و فقدان ثبات و امنیت بلندمدت، بسیاری از روشن‌اندیشان و سیاستمداران آن دوره و حتی دوره پس از آن را به تلاش هدفمند برای انجام نوعی آمریت در دولت مدرن و ضرورت تشکیل «دولت مقتدر و آمر» رهنمون ساخت که به نوعی با نظریه «دولت بنایی» پوچی (1388) و البته دولت مقتدر چارلز تیلی (1392: 123) همداستان است. دولتی دارای رویکردهای آمرانه، اقتدارگرایانه، تمرکزگرا و همه جانبه که از مدل بالا به پایین هابسباوم و گیبیرنا بیش از سایرین تبعیت دارد.

درباره اندیشه‌های متفکران منتسب به عصر مشروطه یا نسل اول (دست‌کم روشنفکران مورد مطالعه در این پژوهش و مؤکداً آخوندزاده و کرمانی) پیرامون دولت مدرن، می‌توان اشاره نمود که اندیشه‌های آن‌ها در باب دولت مدرن عمدتاً در راستای نوعی اقتباس الگوی غربی با تأکید خاص بر ناسیونالیسم قومی (مبتنی بر قوم فارس) البته با مؤلفه‌های پیرامونی مانند مطالبه جدایی احکام شریعت از قانون (سکولاریسم)، گسترش علم و دانش و بصیرت (در جهت عقلانی کردن جامعه و حکومت)، ضرورت مداخله «ملت» یا «رعایا» در تعیین سرنوشت خویش (شروع گذار به جامعه مدنی) و یا ضرورت مشروعیت بخشی به حکمرانی بوده است. هرچند الگوی آن‌ها در توصیف دولت مدرن عموماً همپوشانی بسیاری با الگوهای سنتی دولت در غرب و شرق دارد و البته کاربرد اصطلاحاتی

مانند «حکومت»، «سلطنت» و «دستگاه دیوان» به جای دولت، گاه بیگاه در آثار و ادبیات این دو متفکر بر نوعی ابهام و البته آشفتگی نظری اندیشه آنان اشاره دارد. در همین راستا و به طور کلی، بیشترین تأثیرگذاری آخوندزاده و آقاخان کرمانی در قالب مفهوم دولت مدرن، در هویت‌سازی ایرانیان بر مبنای باستان‌گرایی است؛ که آن هم در پروژه ملت‌سازی در دوره پهلوی اول، دست‌آویز روشنفکران آن دوره و دولت واقع شد و موفق هم عمل کرد. این در حالی است که در تمامی مکتوبات آنان، کاربرد واژگان «ملت»⁶، «ملی»، «ملی‌گرا»، «دوستدار وطن»، «وطن پرست»، «ملت پرستی» و ... در جهت مقابله و ستیز با استیلای فرهنگی (و مذهبی) بیگانه و رفع مظاهر آن در جامعه بود؛ نه شناسایی خود به‌عنوان یک واحد فرهنگی همگن، در یک واحد سیاسی مشخص و مجزا، به جهت تأکید بر اشتراکات. اما مطالعه اندیشه‌های ملک‌خان ناظم‌الدوله، در خصوص دولت مدرن حائز اهمیت بیشتری است. ملک‌خان تلاش بسیاری در جهت شناساندن دولت هم از جنبه ماهوی و هم از جنبه کارکردی داشت. با کمی تسامح در مورد تعاریفی که وی از «دولت»، «حکومت» و «دستگاه دیوان» ارائه داد، که در نهایت نمی‌توان این مفاهیم را مشخصاً از یکدیگر متمایز دانست، اما شرح او بر «انحصار قدرت و کنترل ابزار اجبار»، «قانون»، «دستگاه دیوان»، «اصلاح ساختار لشکر»، «تأکید بر وحدت ملی» و «ضرورت انباشت سرمایه»، می‌تواند منعکس‌کننده آن صورتی از دولت باشد که هرگز نام مدرن را بر آن نگذاشت.

نکته مهم درباره اندیشه‌های روشنفکران دوره قاجار به ویژه نظریات ملک‌خان درباره دولت مدرن نزدیکی مؤلفه‌های معرفی شده با ایده ملل طراحی‌شده نزد چارلز تیلی و سایرین (به نقل از اسمیت، 1383) می‌باشد که عموماً بر ترسیم و تدوین دولت مدرنی پیشینی تأکید دارند که درصدد ایجاد نوعی همگرایی ملی در قالبی تازه است. این به معنای نیاز به گذار از همگرایی ملی پیشین به هماهنگی ملی در اندام دولتی تازه با ویژگی‌هایی تازه است که مسیر آن در راستای تدوین ملتی ناهمگون، اما همبسته است که مثال آن را می‌توان در جوامعی مانند ایالات متحده و سوئیس و... یافت.

در حقیقت، اکثر روشنفکران این دوره با توجه به شرایط اجتماعی درصدد حمایت و ارائه طرح نظری نوعی «دولت بنایی»، مقتدر از بالا به پایین هابسبومی بودند که در درجه نخست، تمامیت ارضی ایران را حفظ و تقویت نموده و پراکندگی‌های فرهنگی-قومی را در واحد فرهنگی خاص منسجم گرداند. بر این اساس، اکثر این متفکران در زمره متفکران سنتی گرامشی (1971) و البته قانون‌گذار باومن (1987) یا به عبارتی دیگر «قانون‌گذار-سنتی» قرار می‌گیرند که در تلاش برای حمایت از تقویت پایه‌های قدرت موجود و البته نوسازی آن در راستای گسترش سلطه بر کل اجتماع ایرانی برآمده بودند. البته ملک‌خان تا حدی با طرح ایده شکل‌گیری دولت فراگیر به مدل «ملل طراحی‌شده» چارلز تیلی نزدیک‌تر می‌شود. به هر روی مبتنی بر نتایج این مطالعه می‌توان اشاره نمود که ریشه‌های ساخت و تکوین دولت مدرن در دوره پهلوی، بر بسترهای اجتماعی دوره قاجار و البته توسط روشنفکران آن دوره به ویژه آخوندزاده، کرمانی و میرزا ملک‌خان پایه‌گذاری شد و البته در دوره پهلوی در عمل پیاده گردید.

⁶- در بیشتر آثار روشنفکران نسل اول، واژه «ملت» برای خطاب قرار دادن توده مردم به کار گرفته می‌شد.

فهرست منابع

- احمدی، یعقوب (1399)، *بنیان‌های فرهنگی سیاست: تاملات نظری*، تهران: نشر کویر.
- اسکینر، کوئنتین (1392)، *بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: انتشارات آگاه، جلد دوم.
- اسمیت، آنتونی. دی (1383) *ناسیونالیسم: نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*، ترجمه منصورانصاری، تهران: مطالعات ملی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (1346)، *مرآت البلدان (مرآت البلدان ناصری)*، به کوشش پرتو نوری علا و محمدعلی سپانلو، تهران: اسفار.
- افضلی، رسول (1382)، *آسیب‌شناسی دولت مدرن در ایران*، دانشگاه تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی (مقطع دکتری).
- امین‌الدوله، میرزاعلی خان (1370)، *خاطرات سیاسی*، به کوشش حافظ فرمانفرمیان، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.
- آبراهامیان، یرواند (1381)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، چاپ هشتم.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (1351)، *مقالات*، گردآورده باقر مؤمنی، تهران: چاپخانه زیبا.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (1355)، *مقالات فارسی*، گردآورنده حمید محمدزاده، تهران: انتشارات نگاه، چاپ اول.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (1364)، *مکتوبات*، مقدمه و تصحیح و تجدید نظر از م. صبحدم، بی جا، انتشارات مرد امروز.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (1395)، *مکتوبات کمال الدوله*، به اهتمام علی اصغر حقدار، بی جا، باشگاه ادبیات.
- آدمیت، فریدون (1349)، *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ اول.
- آدمیت، فریدون (1357)، *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*، تهران: انتشارات پیام، چاپ دوم.
- آزاد ارمکی، تقی؛ نصرتی‌نژاد، فرهاد (1389)، *تبیین جامعه‌شناختی شکل‌گیری دولت مطلقه در ایران*، مجله مسائل اجتماعی ایران، سال اول، شماره 1، صص 7-35.
- آشتیانی، علی (1367)، *جامعه‌شناسی سه دوره تاریخ روشنفکری ایران معاصر*، فصلنامه کنکاش، دفتر 2 و 3.
- بامداد، مهدی (1371)، *شرح حال رجال ایران*، تهران: زوار، جلد پنجم، چاپ چهارم.
- بدیع، برتران؛ بیرن بوم، بیبیر (1392)، *جامعه‌شناسی دولت*، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: نشر قومس، چاپ دوم.
- بشیری، حسین (1394)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: نشر گام نو، چاپ نهم.
- پوچی، جانفرانکو (1388)، *نظریه‌های تشکیل دولت*، مجموعه مقالات «راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی»، ویرایش کیت نش و آلن اسکات، ترجمه قدیر نصری و محمدعلی قاسمی، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
- پوچی، جانفرانکو (1398)، *تکوین دولت مدرن، درآمدی جامعه‌شناختی*، ترجمه بهزاد باشی، تهران: انتشارات آگه.
- تیلی، چارلز (1392) *جامعه‌شناسی تحولات تاریخی*، ترجمه یعقوب احمدی، تهران: نشر کویر.
- راش، مایکل (1391)، *جامعه و سیاست، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: انتشارات سمت، چاپ دهم.
- راوندی، مرتضی (1359)، *تاریخ اجتماعی ایران، شیوه حکومت و سازمان سیاسی و اداری بعد از اسلام*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ج چهارم.
- راوندی، مرتضی (1994)، *تاریخ اجتماعی ایران، تاریخ فلسفه در ایران*، آمریکا، سنخوزه: انتشارات زمانه، ج دهم.
- رائین، اسماعیل (1353)، *میرزا ملکم خان، زندگی و کوشش‌های سیاسی او*، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه.
- رضاقلی، علی (1392)، *جامعه‌شناسی خودکامگی، تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش*، تهران: نشر نی.
- رحمانی زاده دهکردی، حمیدرضا؛ زنجانی، محمدمهدی (1395)، *دولت مدرن و خودکامگی، بررسی موردی دولت رضاشاه*، فصلنامه دولت پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره 6، تابستان 1395: 175-212.
- سیف، احمد (1373)، *اقتصاد ایران در قرن نوزدهم*، تهران: نشر چشمه.
- شمیم، علی اصغر (1370)، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم، تهران: نشر مدبر.
- ضیاء ابراهیمی، رضا (1396)، *پیدایش ناسیونالیسم ایرانی، نژاد و سیاست بی جا سازی*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- علوی تبار، علیرضا (1376)، *روشنفکران ایرانی*، مدرنیته و غرب، ماهنامه کیان، شماره 36.
- فاضلی، نعمت‌الله؛ سلیمانی قره‌گل، هادی (1391)، *نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری نخستین دولت مدرن در ایران*، مجله علمی - پژوهشی جامعه‌شناسی تاریخی، دوره 4، شماره 2، صص 1-45.
- قاضی‌مرادی، حسن (1399)، *نوسازی ایرانی در عصر مشروطه ایرانی*، تهران: نشر اختران، چاپ یکم.

- کاتوزیان، محمدعلی همایون (1392)، *تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، چاپ دهم.
- کاظم زاده ایرانشهر، حسین (1363)، *مجله ایرانشهر*، به کوشش جواد اقبال، تهران: انتشارات اقبال، جلد دوم، چاول.
- کرمانی، میرزا آقاخان (1324)، *آئینه سکندری*، تهران: وزارت معارف، چاپ سنگی.
- کرمانی، میرزا آقاخان (بی تا - الف): *صد خطابه*، ویراستار محمدجعفر محبوب، بی جا، شرکت کتاب.
- کرمانی، میرزا آقاخان (بی تا - ب): *سه مکتوب*، بی جا، بی نا (خارج از کشور).
- گیدنز، آنتونی (1393)، *چشم اندازهای جهانی*، ترجمه محمدرضا جلالی پور، تهران: طرح نو، چاپ چهارم.
- مالشویچ، سنیسا (1396) *هویت به مثابه ایدئولوژی*، ترجمه یعقوب احمدی، تهران: نشر کویر
- مستشارالدوله، یوسف بن کاظم (میرزا یوسف خان) (1386)، *رساله موسوم به: یک کلمه*، به اهتمام علیرضا دولتشاهی، تهران: نشر بال، چاپ اول.
- مستوفی، عبدالله (1384)، *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، تهران: زوار، جلد اول، چاپ پنجم.
- مکی، حسین (1362)، *تاریخ بیست ساله ایران*، تهران: نشر ناشر، جلد 6.
- ملکزاده، مهدی (1363)، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، تهران: انتشارات علمی.
- ملکم خان، میرزا ناظم الدوله (1327)، *مجموعه آثار*، تدوین و تنظیم محیط طباطبایی، انتشارات علمی، تهران: چاول.
- ملکم خان، میرزا ناظم الدوله (1381)، *رساله های میرزا ملکم خان ناظم الدوله*، گردآوری و مقدمه از حجت ا... اصیل، تهران: نشر نی، چ اول.
- میرسپاسی، علی (1394)، *تأملی در مدرنیته ایرانی*، ترجمه جلال توکلین، تهران: نشر ثالث، چاپ دوم.
- نفیسی، سعید (1383)، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر*، تهران: اهورا، چاپ اول.
- نورایی، فرشته (1352)، *تحقیق در افکار ملکم خان ناظم الدوله*، تهران: انتشارات جیبی، چاپ اول.
- وینسنت، اندرو (1394)، *نظریه های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، چاپ دهم.
- هدایت، رضاقلی خان (1339)، *روضه الصفا ناصری*، قم: خیام و پیروز، ج 10.
- هدایت، مهدی قلی (مخبرالسلطنه) (1344)، *خاطرات و خطرات (توش های از شش پادشاه و گوش های از دوران زندگی من)*، تهران: زوار.

- Abrahamian, Ervand (1974), *Oriental Despotism: The Case of Qajar Iran*, in *International Journal of Middle East Studies*, volume 5, number 1, pp. 3-31.
- Bauman, Z. (1987) *Legislators and Interpreters*. Cambridge: Polity.
- Bluntschli, Johann Kaspar, (2000), *The Theory of the State*, Ontario, by Batoche Books.
- Gellner, Ernest, (1997), *Nationalism*, London, Weidenfeld & Nicolson.
- Giddens, A. (1985), *The nation-state and Violence*, London, Cambridge, Polity Press, First Edition.
- Giddens, A. (1987), *Social Theory and Modern Sociology*. Stanford University Press, Stanford, California.
- Gramsci, A. (1971) *Selections from the Prison Notebooks*. London: Lawrence and Wishar.
- Held, David (1995), *The Development of the Modern State*, in *Formation of Modernity*, edited by Stuart Hall & Bram Gieben, Open University, Book I, Chapter II, pp. 71-125.
- Katouzian, Homa (2004), *The Short-Term Society: A Study in the Problems of Long-Term Political and Economic Development in Iran*, *Middle Eastern Studies*. Vol. 40. No 1, pp. 1-22
- Pierson, Christopher (2004), *The Modern State*, London, published in the Taylor & Francis e-Library, Second Edition.
- Smith, A. D. (1986), *State-making and nation-building*, in J. A. Hall (ed.) *States in History*. Oxford: Blackwell.
- Tilly, Charles, (1990), *Coercion, Capital, and European States, AD 990-1992*. Blackwell Publishing, Cambridge MA in Oxford UK.
- Wallerstein, Immanuel (1979), *The Capitalist Economy*, Cambridge, Cambridge University Press.